

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

امراض القلوب وشفائها

# قلبي مريض مداواي انها

تأليف:  
شيخ الاسلام ابن تيمية  
(رحمه الله)

تقديم وتحقيق:  
دكتور محمد زينهم محمد عزب

ترجمة:  
علي صارمي



# قلبهای بیمار

## و

# مداوای آنها

تألیف: شیخ الاسلام ابن تیمیه

تحقیق و تقدیم: محمد زینهم محمد عزب

ترجمه: علی صارمی

ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم ، ۶۶۱-۷۲۸ هـ

قلبهای بیمار و مداوای آنها / تألیف شیخ الاسلام ابن تیمیه ؛

تحقیق و تقدیم: محمد زینهم محمد عزب ؛ ترجمه علی صارمی .- زاهدان : حرمین ، ۱۳۸۳ .

ISBN ۹۶۴ - ۸۲۴۴ - ۱۱ - ۱

۱۵۳ ص

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا .

عنوان اصلی: امراض القلوب وشفائها.

۱. قرآن — اخلاق. ۲. اخلاق اسلامی. الف. صارمی، علی،

۱۳۵۶-، مترجم. ب. عنوان.

۸۰۴۱ الف ۲ الف / ۱۰۳/۳ BP ۲۹۷/۱۵۹

۱۳۸۳

۲۱۸-۸۳ م

کتابخانه ملی ایران

#### شناسنامه کتاب

- |  |                          |
|--|--------------------------|
| نام کتاب: قلبهای بیمار                                     | <input type="checkbox"/> |
| مؤلف: شیخ الاسلام ابن تیمیه                                | <input type="checkbox"/> |
| مترجم: علی صارمی   | <input type="checkbox"/> |
| ناشر: انتشارات حرمین                                       | <input type="checkbox"/> |
| سال و نوبت چاپ: بهار ۱۳۸۴-اول                              | <input type="checkbox"/> |
| تیراژ: ۳۰۰۰  | <input type="checkbox"/> |
| قیمت: ۷۰۰ تومان  | <input type="checkbox"/> |
| شابک: ۱ - ۱۱ - ۸۲۴۴ - ۹۶۴                                  | <input type="checkbox"/> |
| مرکز پخش: زاهدان - خیابان خیام، انتشارات حرمین، ☎: ۲۴۳۱۲۱۰ | <input type="checkbox"/> |

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

## فهرست مطالب

مقدمه مترجم.....	۵
مقدمه محقق.....	۹
فصل ۱: بیماریهای قلبی و درمان آنها.....	۱۴
بیماری جسم.....	۱۶
بیماری قلب.....	۱۹
بیماری.....	۲۰
قرآن شفا دهنده دلهاست.....	۲۳
زکات.....	۲۴
صدقه.....	۲۵
تزکیه.....	۲۹
عدل.....	۳۱
عمل.....	۳۲
ظلم.....	۳۶
اصلاح قلب.....	۳۶
قلب زنده.....	۴۶
حیات قلب.....	۵۸
فصل ۲: حسد نیز یکی از بیماریهای قلب است.....	۶۳
عشق.....	۹۵
اضافات و تعلیقات محقق.....	۱۰۷



## تقدیم به مادر عزیزم:

مادری که تمام تلاش و کوشش اش این است تا  
فرزندانش را درست تربیت کند، و آنها را به عنوان  
افراد سالم، تمویل جامعه دهد، مادری که تمام  
عمرش را با صبر و توکل، برای حفاظت پایه های  
خانواده اش، وقف کرده است.



## مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا  
وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له  
وأشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمداً عبده  
ورسوله ، أما بعد:

فإن أصدق الحديث كتاب الله وخير الهدي هدي محمد صلى الله  
عليه وسلم وشر الأمور محدثاتها وكل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة  
وكل ضلالة في النار.

انسان از همان روزی که پا به عرصه وجود گذاشت، در پی  
شناخت خود بوده و هست وخواهد بود. وچون خداوند این نیاز انسان  
را می دانست، از همان آغاز خلقت، فطرتی در او قرار داد تا بوسیله  
آن، به رستگاری برسد. ولی این فطرت نیاز به پرورش و تربیت صحیح  
داشت از اینرو خداوند ادیان را برای انسانها به ارمغان آورد. چرخه ی



حیات همچنان می گذشت و ادیان و پیامبران الهی علیهم السلام یکی پس از دیگری می آمدند تا کار به جایی رسید که می بایست آخرین پیامبر برای ابلاغ آخرین و کامل ترین دین، ظهور می کرد. همچنین بشریت باید در عبودیت به اوج کمال می رسید. و رسیدن به اوج و کمال عبودیت و بندگی، نیاز به قلبی پاک، صاف و صادق داشت که می بایست زمینه ای برای فرود آمدن ایمان در آن باشد. ولی قلبهای آدمیان آن روزگار به دلیل بت پرستی و گم کردن اصل خویش، دچار ظلمت جهل و بی دینی شده و انسانها دچار انحطاط و سرنگونی شدیدی از نظر روحی، روانی و اخلاقی شده بودند.

تا آنجا که انسان، فرزند خود را زنده به گور می کرد. فحشا و بی بند و باری به نقطه ی اوج خود، رسیده بود. اشاعه فحشا، افتخار، و پاک دامنی، نهایت حقارت بحساب می رفت. ارزشها ضد ارزش و ضد ارزشها قالب ارزش پیدا کرده بود. ظلمت، جهالت، گمراهی، زشتی، پلیدی، ناجوانمردی، دروغ، خیانت، تجاوز و غیره بعنوان ارزشهایی در جامعه آن روزگار، نمود پیدا کرده بودند و خلاصه، دنیا بسوی انحطاط و پستی می رفت.

در چنین اوضاع و احوالی، لازم بود تا دینی آسمانی، و کتابی نازل شده و این گمراهی ها را از بین ببرد. طبعاً این کتاب می بایست نسبت به کتابهای دیگر آسمانی، محکم تر، پر محتوا تر و پویا تر باشد.

ناگهان، خداوند از میان همین اقوام جاهل و بدوی، انسانی والامقام و شایسته برگزید. انسانی که بعداً تبدیل به برترین و شایسته ترین مخلوق خدا گردید. انسانی که از هر نظر به کمال رسید. انسانی که برای بشریت از پدر و مادر، دلسوزتر، از دایه نسبت به نوزاد، مهربانتر و از خود انسان به انسان، نزدیکتر بود و آن کسی جز محمد بن عبدالله ﷺ نبود که به پیامبری برگزیده شد و قرآن بر او نازل گردید. دعوت، شروع شد. اصلاح، تزکیه، تقوی، تربیت، نصیحت، هدایت، نور، جوانمردی، صداقت، پاکی، احترام، نیکی و صدها خصلت نیک دیگر، دوباره معنا پیدا کرد. انسان از انحطاط و گمراهی مطلق، پا به عرصه‌ی حیاتی جدید گذاشت. فطرتها بیدار شد، قلبها رو به پاک شدن حرکت کرد، دلها به همدیگر نزدیکتر شد و تقوی که بزرگترین ثمره‌ی ایمان است، در قلبها ریشه دوانید و دوباره، چراغ نور و هدایت، شعله ور گردید. انسان دوباره به چرخه‌ی حیات واقعی اش بازگشت و به سیر زندگی، ادامه داد.

اما شیطان همیشه با وسوسه هایش در کمین انسان نشسته و در صدد تغییر فطرت انسان و کاشتن تخم کفر و بی دینی در قلبها بود. مبارزه مستمر انسان با شیطان از سر گرفته شد و این کشمکش و مبارزه، ادامه خواهد داشت.

واز آنجایی که شیطان همیشه، دلها را وسوسه می کند و در صدد گمراه کردن و تغییر دادن آنهاست، مولف محترم این کتاب را به رشته تحریر درآورده و در آن، بیماریهایی را که توسط شیطان در قلب انسان ایجاد می شود معرفی نموده و راه علاج آنها را نیز متذکر شده است. ما هم به نوبه خود آنرا به زبان فارسی برگردانیدیم و به خوانندگان عزیز و گرامی تقدیم می نمائیم. امید است که مفید، واقع گردد. در پایان از برادر عزیز مولوی عبدالله ریگی احمدی که این کتاب را بازنگری نمود، کمال تشکر را دارم.

والسلام علیکم و رحمه الله وبرکاته

علی صارمی

مهاباد / ۱۶ محرم ۱۴۲۵ هـ ق

## مقدمه محقق

الحمد لله والصلاة والسلام على أفضل خلق الله سيد العالمين سيدنا محمد ﷺ الصادق الأمين صاحب السيرة العطرة الزكية وبعد:

ما در صدد بیان گوشه‌ای از زندگی عالم و فقیهی از فقهای اسلام هستیم که از تألیفات او در رشته‌های مختلف علوم دینی از قبیل تفسیر، حدیث و فقه، کتابخانه‌های بزرگی، شکل گرفته است.

این عالم، کسی جز شیخ الاسلام ابن تیمیه (احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام) نیست که در زمان حکومت ظاهر، به دنیا آمد. در آن هنگام، ظاهر، حکومت مصر و شام را در اختیار داشت و ابن تیمیه دوران کودکی را در سایه حکومت ظاهر بسر برد و زمانی که ظاهر، فوت کرد، ابن تیمیه نوجوان بود. خانواده‌ی ابن تیمیه در منطقه‌ی حران زندگی می‌کردند و به عالم بودن، دینداری و مهارت در عقیده و فقه، معروف و ریاست فقهی منطقه‌ی حران را در دست داشتند. پدر بزرگش هم از پیشوایان و فقهای آن زمان بشمار می‌رفت.

علامه شمس الدین ذهبی می گوید: «شیخ الاسلام ابن تیمیه به من گفت که شیخ ابن مالک فرمود: خداوند فقه و علوم دینی را برای مجدالدین ابن تیمیه (جد ابن تیمیه) چنان رام کرده که آهن را برای داود، نرم کرده بود». ابن تیمیه می گوید: پدر بزرگم مجدالدین کمی تند خو و عصبانی مزاج بود. یک بار، تعدادی از علماء از او پیرامون مسئله‌ای سوالی کردند. پدر بزرگم به آنها گفت: برای این مسئله، شصت راه وجود دارد. سپس به ترتیب، شروع به ارائه‌ی آنها نمود تا اینکه آنان، خسته شدند و گفتند: بس است. و در عین حال، از هوش و ذکاوت منحصر به فرد او، مات و مبهوت شده بودند. سرانجام، وی در سال ۶۵۲ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

از مشهورترین تألیفات وی کتاب «منتقى الاخبار» را می توان نام برد که در این کتاب، احادیث مربوط به ابواب مختلف فقهی را جمع آوری نموده است. و محمد بن علی شوکانی، بر آن شرحی به نام «نیل الاوطار» نوشته است. نیل الاوطار، کتاب ارزشمندی است که در میدان علم و تدریس از جایگاه بالایی برخوردار است. زیرا ویژگیهای زیادی از قبیل خلاصه گویی، شیوایی، ترتیب خوب در ارائه بحث‌ها و عمق و وسعت نظر نویسنده را در خود جمع کرده است.

پدر ابن تیمیه؛ شیخ شهاب الدین عبدالحلیم بن تیمیه، نیز فردی عالم، محدث و از فقهای حنبلی بود. او از منطقه حران به دمشق رفت

وبه تدریس در دانشگاه اموی که در آن زمان، مرکز علماء و مدرسان بزرگ بود، مشغول شد. دانشگاه اموی جایی نبود که هر عالم و مدرسی بتواند در آنجا مشغول تدریس گردد. درسهای شیخ شهاب الدین از این نظر نسبت به درسهای دیگران، برتری داشت که ایشان بدون آمادگی قبلی و استفاده از کتاب، تدریس می کرد. و فقط بر حافظه و محفوظات اش، تکیه می نمود. همچنین ریاست دارالحديث السکریه را در قضا عین به عهده گرفت و در همانجا، سکنی گزید و سرانجام، در سال ۶۸۲ هـ. ق از دنیا رفت.

ابن تیمیه در چنین خانواده و فضائی، با تلاش و پشتکار فراوان شروع به درس خواندن نمود. چنانکه مورخان، علما و فقهای معاصر وی در مورد او می گویند: ایشان با وجود اینکه سن و سال کمی داشت، مثل سایر بچه ها، اوقات اش را با بازی و سرگرمی های مختلف، سپری نمی کرد. بلکه بیشتر وقتهایش را با درس خواندن و یادگیری می گذراند. او شناخت خوبی از جامعه، مردم، تمدن و آداب و رسوم آنان داشت. از تألیفاتش، چنین استنباط می شود که ایشان از وسعت نظر، تفکر و اندیشه خوبی در زندگی فردی و اجتماعی، برخوردار بود. او هرگز راه گوشه نشینی و محوشدن در علم را انتخاب نکرد. بلکه در میان مردم می زیست.

وی علوم زمان خویش را به ترتیب فراگرفت تا اینکه در علوم صرف، نحو و بلاغت، به مهارت و تبحر رسید. و در این راستا با نظری عمیق و ذهنی کاوشگر توجه زیادی به خواندن کتاب سیبویه مبذول داشت. و در کنار علوم دینی به فراگیری کتابت، ریاضی و ورزش نیز پرداخت. او در خواندن علوم دینی به فقه، اصول، فرائض، حدیث، عقاید، فرقه شناسی و تفسیر، بسیار اهمیت می داد. و فقه حنبلی را نیز از اجدادش به ارث برده بود. ابن عبدالهادی در مورد او می گوید: تعداد استادانی که ابن تیمیه نزد آنها درس خوانده است به دویست نفر می رسد. وی چندین بار، مسند امام احمد و کتب شش گانه حدیث را نزد اساتید مختلف خواند. ابن تیمیه، علاقه و دلبستگی زیادی به تفسیر داشت تا جایی که می گویند: او بیش از ۱۰۰ کتاب در بحث تفسیر قرآن، مطالعه نمود.

تالیفات ابن تیمیه که از مرز ۱۳۰۰ جلد نیز گذشته اند، به خاطر تعمق زیاد وی در اصول دین، علاقه ی وافرش به تفسیر آیات قرآن، اسلوب علمی در بیان مطالب، توانایی کافی در علم لغت، بلاغت، خطابه و ادب و برخوردار بودن از شجاعت کافی، امتیازات ویژه ای دارند.

یکی از شاگردانش به نام سراج الدین درباره ی او می گوید: «زمانی که بر اسب سوار می شد، با نهایت دلیری و شجاعت، صفوف دشمن را

می شکافت و استوار و مقاوم بر اسب می نشست و به خاطر، حمله های پی در پی به دشمن، آنان را شکست می داد. در میدان جهاد، به عمق صفوف دشمن، می رفت و از مرگ نمی ترسد».

سرانجام این کوه شامخ علم و عمل، در بیستم ذی القعدة سال ۷۲۸ هـ ق و پس از تحمل مصیبت های زیادی در راه دعوت الی الله از جمله، چندین بار زندانی شدن، چشم از جهان فرو بست و دار فانی را وداع گفت.

او از بزرگان فکر و اندیشه ی حنبلی و صاحب مدرسه ی تجدید و احیای توحید و ابطال عقائد و آداب و رسوم جاهلی و مخالف اسلام، بشمار می رود. کتابچه حاضر، یکی از تألیفات ایشان است که به خوانندگان محترم، ارائه می گردد. به امید اینکه مورد قبول حق، واقع شود.

أسال الله العون والتوفيق فی خدمة العلم والإسلام

د/محمد زینهم عزب

القاهرة ۱۴۱۰ هـ ق / ۱۹۸۹ م



## فصل اول

### بیماریهای قلبی و درمان آنها

إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ نَحْمَدُهُ وَنُسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِ  
أَنْفُسَنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يَضِلَّ فَلَا  
هُادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا  
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا.

خداوند در مورد منافقین می فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [بقره: ۱۰]

(دردلهایشان بیماری - حسودی و کینه توزی با مومنان - است  
و خداوند بیماریشان را افزایش می دهد)

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ  
قُلُوبُهُمْ﴾ [حج: ۵۳]

(این وسوسه های شیطانی - و ایجاد مشکلات در راه دعوت  
آسمانی توسط مخالفان برنامه های الهی - بدان خاطر است که خداوند  
می خواهد آنها را باعث آزمایش کسانی قرار دهد که در دلهایشان  
بیماری نفاق ریشه دوانده است و همچنین آزمون کسانی کند که  
دلهایشان، سخت است).

﴿لَنْ يَنْتَهِي الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا﴾ [احزاب: ۶۰]

(اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می گردند از کار خود، دست نکشند تو را بر ضد ایشان می شورانیم و بر آنان مسلط می گردانیم. آنگاه جز مدت اندکی در جوار شهر مدینه نمی مانند - بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می شوند).

﴿وَلَا يَرْتَابِ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا﴾ [مدثر: ۳۱]

(واهل کتاب و مومنان - درباره ی حقانیت این کتاب آسمانی - تردید به خود راه ندهند و کسانی که در دلشان بیماری نفاق است و کافران بگویند: خدا از بیان چنین مثالی چه می خواسته است)

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷]

(ای مردمان! از طرف خداوند برای شما اندرزی - جهت رهنمود زندگی - و درمانی برای چیزهایی که در سینه ها است - همچون کفر، نفاق، کینه، ستم و دشمنی - آمده است و هدایت و رحمت برای مؤمنان است).

﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [اسراء: ۸۲]

(ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه‌ی بهبودی - دلها از بیماری - و رحمت بر مؤمنان است ولی به ضرر و زیان ستمگران می افزاید).

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [توبه: ۱۴ و ۱۵]

(و- با فتح و پیروزی مومنان بر کافران - سینه‌های اهل ایمان را شفا می بخشد و کینه را از دلهایشان بر می دارد)

## بیماری جسم

بیماری جسم، نقطه‌ی مقابل صحت و سلامتی آن است و طبیعی است که بیماری، قوای طبیعی بدن را فاسد می کند و از بین می برد مانند: فاسد شدن قوای مدرکه، بدینصورت که کاملاً از بین بروند مانند نابینا شدن و لال شدن. یا کاملاً از بین نروند، ولی به گونه‌ای باشند که چیزها را وارونه ببینند و وارونه احساس نمایند. مثلاً شیرین را تلخ و تلخ را شیرین درک کنند. و یا چیزهایی را که در عالم خارج وجود ندارند به ذهن خطور کند که وجود دارند. و در این راستا ذهن و ادراکات بشری دچار هرج و مرج و تداخل بشود.

و نمونه‌های دیگری از فاسد شدن حرکت طبیعی بدن، ضعیف شدن دستگاه هاضمه و گوارش و ناپسند داشتن غذاهای سالم و مورد نیاز بدن و دوست داشتن چیزهای مضر برای بدن را می‌توان نام برد که اینگونه بیماریها باعث رنج فراوان برای جسم آدمی می‌شوند. ولی با وجود اینگونه بیماریها، بدن کاملاً نابود نمی‌شود بلکه به سبب مختل شدن حرکت ارادی آن، دردهایی به سبب فساد کمی یا کیفی نصیب بدن می‌شود. و فساد کمی ممکن است به خاطر نقصی باشد که با خوردن غذا رفع شود و یا بخاطر زیادتی باشد که با استفراغ و کم خوری رفع گردد اما فساد کیفی ممکن است به خاطر عوامل بیرونی مثل سردی یا گرمی باشد که با به اعتدال رساندن آنها می‌توان آنرا مداوا کرد.

همچنین اگر قلب انسان بیمار باشد، نیز نوعی فساد در قوای فکری و ارادی فرد پدید می‌آید. و برایش شبهاتی پیش می‌آید که حق را نمی‌بیند و یا آنرا وارونه می‌بیند به گونه‌ای که حق را زشت می‌پندارد، باطل را دوست می‌دارد. اینجا است که نزد او حق، قالب باطل، و باطل، قالب حق را پیدا می‌کند و محاسبات او در مورد تمام مسائل، اشتباه و وارونه می‌شوند. به همین خاطر است که برخی

«مرض القلب» را به تردیدها و گمانها تفسیر کرده‌اند. چنانچه تفسیر مجاهد<sup>۱</sup> و قتاده<sup>۲</sup> در تفسیر آیه می‌گویند:

«فی قلوبهم مرض» یعنی در دلهایشان مریضی است»

در دلهایشان شک، تردید و گمان وجود دارد و گاهی به شهوت زنا تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

«فَيُطَمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» [احزاب: ۳۲] پس طمع می‌کند

آنکه در دلش، مریضی است. یعنی در دلش حب زنا وجود دارد. و در همین راستا، الخرائطی کتاب «اعتلال القلوب» را در مورد بیماری شهوت نوشت. خلاصه اینکه بیمار، همواره در معرض نابودی است. گرما و سرمای اندک او را از پا در می‌آورد. و انسان بیمار از صحت و توانایی که انسانهای سالم و قوی از آن برخوردار می‌باشند، برخوردار نیست.

---

<sup>۱</sup>. مجاهد بن جبر ابو الحجاج مکی مخزومی، ۳۰ بار قرآن را نزد عبدالله بن عباس خوانده است. سال ۲۱ هـ. ق. متولد و سال ۱۰۰ هـ. ق. در حالت سجده دارفانی را وداع گفت.

<sup>۲</sup>. قتاده بن دعامة سوسی ابوالخطاب بصری، سال ۶۰ هـ. ق. متولد شد و سال ۱۱۷ هـ. ق. دار فانی را وداع گفت. مجاهد و قتاده هر دو از شاگردان برجسته ی عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بودند.

صحت و سلامتی هم اسبابی دارد که بوسیله آنها حاصل می شود و با اضدادش از بین می رود. اسباب مریضی، مرض را قویتر می کنند ولی با مداوا، بیماری از بین می رود. پس زمانی که عوامل بیماری پیدا شد، فرد بیمار می شود و بیماری او شدت پیدا می کند و قوای جسمی اش تحلیل می رود تا جایی که فرد نابود می شود. اما اگر مداوا شود، به تدریج بیماری او از بین می رود.

## بیماری قلب

این نوع بیماری، در قلب و روان انسان بوجود می آید، مثل خشم، کینه و نفرت نسبت به دشمنی، که بر تو مسلط شده است. و این موارد، قلب را به درد می آورد. خداوند می فرماید:

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيُذْهِبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ﴾ [توبه: ۱۴ و ۱۵]

(خداوند سینه ها - دل های - مومنان را شفا می دهد و خشم و نفرت را از دل های شان می زداید)

پس شفا یافتن مومنان با از بین رفتن دردها و رنجها از قلوبشان حاصل می شود. مثلاً می گویند: خشم، غضب و نفرت فلانی، شفا یافت. و یا در قصاص قاتل، اولیای مقتول، شفا حاصل کردند. و یا

مثالهایی مانند اینها، در اینجا شفا یافتن به معنی شفا یافتن قلب و روان انسان از غم، اندوه، خشم، غضب و نفرت های درونی است.

همچنین تردیدها و جهالت، بیماری قلبی بشمار می روند. پیامبر ﷺ می فرماید: «هلا سالوا اذ لم يعلموا؟ فان شفاء العی السؤال». (اگر نمی دانستید چرا سوال نکردند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت، پرسیدن است). و کسی که نسبت به چیزی شک و تردید می کند، قلبش احساس درد و بیماری می کند و با رسیدن به علم و یقین در مورد آن چیز، به آرامش می رسد و قلبش تسکین می یابد به همین خاطر است به عالمی که به سوالی جواب می دهد و حق را به طور واضح بیان می کند گفته می شود که: «قد شفانی بالجواب»: (مرا با این جواب، شفا داد). یعنی مرا به آرامش و آسایش روحی و روانی رساند. پس شک و تردیدهایی که در دل ایجاد می شود نیاز به این دارد که فوراً در صدد جواب دادن به آنها برآیم تا روح و روانمان دچار درد و رنج نادانی نشود.

## بیماری

باید دانست که بیماری، فاصله اندکی با مرگ دارد. قلب بوسیلهی جهل مطلق، بکلی می میرد، و بوسیلهی بعضی از جهل ها، مریض می شود. پس قلب را مرگی و مرضی و حیاتی و شفایی است که مهمتر از مرگ، حیات، مرض و شفای جسم است، یعنی قلب اگر سالم

باشد تمام بدن سالم است و اگر مریض شود یا بمیرد، بدن نیز بیمار می‌شود و می‌میرد.<sup>۳</sup>

به همین خاطر، هرگاه شبهات و شهوات وارد قلب بشوند بیماری آن قوت می‌یابد و هرگاه حکمت و عبودیت و وعظ و ارشاد و دینداری بر آن عرضه شود بیماریش کاهش پیدا کرده و رو به بهبود و سلامتی می‌رود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [حج: ۵۳]

(این وسوسه‌های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دلهایشان بیماری است).

خداوند شبهات شیطانی را مایه‌ی امتحان و آزمایش دلهای مریض و سخت، قرار داده است. چرا که این نوع دلها، فوراً شبهات و وسوسه‌های شیطانی را می‌پذیرند و در این امتحان و آزمایش، شکست می‌خورند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي

الْمَدِينَةِ﴾ [احزاب: ۶۰]

---

۱. در این باره می‌توان به حدیثی که از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است، اشاره کرد که فرمود: «الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله». (آگاه باشید که در بدن آدمی، قطعه گوشتی وجود دارد که اگر سالم باشد، تمام بدن، سالم، و اگر فاسد شود تمام بدن، فاسد می‌شود). متفق علیه مترجم



(اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند).

در این آیه نیز خداوند بحث انسانهای مریض القلب را می‌کند و می‌گوید: که اگر دنبال اصلاح قلوبشان نروند آنها را تحت سلطه‌ی ایمانداران در می‌آوریم. بیماری مورد اشاره در این آیه، شهوت‌رانی و زناکاری آنها است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾ [مدثر: ۳۱] (یعنی کسانی که در دلهایشان بیماری نفاق است می‌گویند).

در این آیات، قلوب انسانهای مریض القلب به قلوب کافران و منافقان تشبیه شده و این نکته بیان گردیده است که آنها دارای قلوب صحیح و سالمی مثل قلوب مؤمنین نیستند، بلکه در دلهایشان، مرض شبهات و شهوات وجود دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (احزاب/ ۳۲): (که بیمار دلان چشم طمع به شما می‌دوزند)

این مرض، مرض شهوت و هوسرانی است، و اگر به قلب صحیح و سالم، زنی عرضه شود هیچ توجهی به آن نمی‌کند، ولی قلب دارای مرض شهوت به سبب ضعف و سستی‌ای که دارد نمی‌تواند در مقابل چنین صحنه‌ای مقاومت کند و به طرف آن زن میل می‌کند و برحسب

میزان و اندازه‌ی بیماری که دارد با آن زن مراوده و نزدیکی می‌کند یعنی هر اندازه، مرض قلب بیشتر باشد، میزان وقوع آن در گناه زنا بیشتر می‌شود، و اگر زنی با لحن و گفتاری نازک و آرام با او صحبت کند بر درون قلب او راه پیدا می‌کند.

### قرآن، شفا دهنده دلهاست

قرآن برای تمام امراض قلب و آنچه در باطن انسان از شبهات و شهوات قرار دارد، شفا بخش است. در قرآن، دلایل و بیناتی وجود دارد که حق و باطل را از همدیگر جدا می‌کند، امراض و شبهات فاسد را که در علم و تصور و درک، اختلال بوجود می‌آورند، از بین می‌برد، بگونه‌ای که انسان، اشیاء را آنگونه که حقیقت وجودیشان بر آن دلالت می‌کند می‌بیند و درک واقعی و درستی از محیط و حقایق پیرامون خود خواهد داشت.

در قرآن، انواع حکمت و موعظه‌ی حسنه در باب تشویق، تحذیر و همچنین داستانهای مملو از عبرت، پند و اندرز که مایه‌ی اصلاح و درستی قلب هستند، وجود دارد. در نتیجه، قلب به سبب آنها به سوی چیزهایی که برایش مفید است ترغیب می‌شود و از چیزهایی که برایش ضرر دارد دوری می‌کند و همواره دوستدار حق و حقیقت و ارشاد و وعظ می‌باشد.

قرآن نابود کننده‌ی امراضی است که باعث تصمیم های فاسد و نیت‌های پلید می‌شوند و بحدی با این امراض، مبارزه می‌کند تا قلب را اصلاح کرده، نیت و اراده‌ی قلب را نیز اصلاح نماید. و قلب دوباره به فطرتی برگردد که بر آن، خلق شده است یعنی به همان فطرت پرستش و بندگی روی آورد. همانطور که جسم بیمار پس از مداوا به حالت طبیعی و سلامتی خود بر می‌گردد و همانگونه که بدن از غذاهایی که باعث رشد نمو و او می‌شوند بهره می‌گیرد، قلب نیز از ایمان و قرآن که باعث پاکی و رشدش می‌گردند تغذیه می‌کند.<sup>۴</sup>

## زکات

زکات از نظر لغوی به معنای رشد و نمو و همچنین به معنای زیاد شدن در صلاح، درستی و پاکی می‌باشد؛ در زبان عربی می‌گویند: «زکا الشیء»: یعنی آن چیز زیاد شد و رشد و نمو پیدا کرد و یا آن چیز پاک شد. همچنانکه بدن انسان نیازمند تغذیه از غذاهای سالم است و بوسیله‌ی آنها رشد می‌یابد، قلب نیز به تعلیم و تربیت صحیح

---

۴. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هَدَىٰ وَشَفَاءَ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى﴾ (بگو: قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است - ایشان را از راههای گمراهی و سرگشتگی می‌رهاند و از بیماریهای شک و تردید، نجات می‌بخشد و باعث کوری گوشها و کوری چشم کافران است). مترجم

نیاز دارد تا رشد نماید و اصلاح و پاکیش افزایش یابد و به طور کامل، پاک و منزّه شود.

و همانگونه که باید مواظب جسم خود باشیم که از ضرر و زیان و اشیائی که مانع رشد آن می شوند جلوگیری کنیم، در مورد قلب نیز، مواظب باشیم که آنرا با غذای سالم تغذیه کنیم که قرآن و سنت می توانند تغذیه‌ی سالمی برای قلب باشند و از سایر مواردی که قلب را دچار بیماری و ناتوانی می کنند و مانع رشدش می شوند، جلوگیری کنیم.

همچنانکه در رشد و افزایش زراعت و نباتات نیز این قاعده حاکم است یعنی باید تغذیه سالم و کود و آب داده شود تا زراعت رشد و نمو پیدا کند و اگر این موارد را رعایت نکنیم گیاهان و نباتات و زراعتمان دچار خشکی و نابودی می گردند.

### صدقه

همانطور که آب آتش را فرو می‌نشانند و خاموش می‌کند، صدقات نیز خطایا و گناهان انسان را از بین می‌برند، و قلب بوسیله‌ی پرداخت صدقات، پاک و منزّه می‌شود. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [توبه: ۱۰۳]

(ای پیامبر! از اموال آنها زکات بگیر آنها را بوسیله‌ی آن، پاک و سالم نمایی).

و همچنین ترک کردن و دست کشیدن از گناهان و زشتی‌ها باعث پاک شدن قلب می‌شود. گناهان و زشتیها برای قلب، مانند چرک بدن برای جسم، و علف‌های هرزه برای زراعت می‌باشند.

نجات دادن جسم از اخلاق فاسد، مانند خارج کردن خون زائد و کثیف از بدن است، همانطور که بدن انسان با از دست دادن خون زائد و آلوده شاداب و سرزنده می‌شود و به آرامش و قوای طبیعی خود می‌رسد و رشد و نمو می‌یابد، قلب نیز چنین است. هر زمان که از گناهان و اخلاق فاسد دست می‌کشد و توبه می‌کند و اعمال صالح و نیک را از اعمال زشت و ناپسند جدا می‌کند به تدریج به خلوص نیت و اراده می‌رسد و باعث محکم‌تر و قویتر شدن در انجام اعمال صالحه می‌شود، و به آرامش، دست می‌یابد.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا﴾ [نور: ۲۱]

(اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد هرگز فردی از شما - از گناه و معصیت - پاک نمی‌گردید).

﴿وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ﴾ [نور: ۲۸]

(اگر به شما هم گفته شد برگردید- اجازه ورود به خانه داده نشد- پس برگردید زیرا این برگشتن برایتان پاکتر می باشد).

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ [نور: ۳۰]

(ای پیامبر! به مردان مومن بگو چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویشان را - با پوشاندن ودوری از پیوند نامشروع- مصون دارند این برای ایشان زبیده‌تر و محترمانه‌تر است. بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند، آگاهتر است- و سزا و جزای اعمالشان را می‌دهد).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى﴾ (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى﴾ [اعلی: ۱۴ و ۱۵]  
(قطعاً کسی که خویشان را پاکیزه دارد، نام پروردگار خود را برد، نماز گزارد و فروتنی کند، رستگار می‌شود).

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس: ۹ و ۱۰)

(حقیقتاً کسی رستگار و کامیاب می‌گردد - که نفس خویشان را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشان را - در میان کفر و شرک و معصیت - پنهان بدارد و بپوشاند).

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَكِّي﴾ [عبس: ۳]

(ای پیامبر! تو چه می دانی، شاید او - از تعلیم و پرورش تو بهره گیرد - و خود را پاک سازد).

﴿قُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَّى (۱۸) وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى﴾  
[نازعات: ۱۸ و ۱۹]

(بگو آیا میل داری از آنچه که در آن هستی، رها و پاک گردی و تو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم تا تو از او اندیشناک و بیمناک گردی).

تزکیه در اصل به معنی رشد و نمو و جذب برکت و زیاد شدن خیرات است ولی برای از بین رفتن شر و بدی نیز به کار می رود، پس تزکیه هر دو دسته از معانی را دربر دارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ [فصلت: ۶ و ۷]

(وای به حال مشرکان، کسانی که به پاک سازی خود نمی پردازند).

در این جا منظور از زکات، همان توحید در یکتاپرستی و ایمان به خداوند واحد است که به وسیله ی آن، قلب پاک می شود.

زیرا این توحید، متضمن و در برگیرنده ی نفی هر گونه خدایان دروغین غیر از خدای واحد می باشد و در عین حال، الوهیت و پرستش

خدای واحد را در قلب، تثبیت می‌نماید. و این همان حقیقت (لا اله الا الله) است که به وسیله‌ی آن، قلبها به پاکی و خلوص نیت می‌رسند.

## تزکیه

تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است در سطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهره‌ی آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می‌گویند: (عدلته) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم خداوند می‌فرماید: ﴿فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [نجم: ۳۲]

(از پاک بودن خود، سخن مگویید و مغرور نشوید). و باید دانست که این مطلب با این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (حقیقتاً کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را - با انجام طاعات و عبادات و ترک معاصی و منہیات - پاکیزه دارد و بپیراید)، هیچ گونه منافاتی ندارد و به همین خاطر است که



خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اتَّقَى﴾ (نجم/۳۲) ° (اوبه کسی که از خدا می‌ترسد، آگاه‌تر است).

از آیات فوق، این گونه استنباط می‌شود که خداوند از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک و متقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صدد پاک کردن و ایجاد تقوی در خود باشد، نهی نکرده است. چنانکه می‌فرماید:

﴿الَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ﴾

[نساء: ۴۹]

(مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشان را پاک می‌شمارند - و با لاف و گزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند - بلکه تنها خداوند است که کسانی را که خود می‌خواهد، پاک می‌گرداند).

یعنی خداوند هر کس را که بخواهد پاک می‌کند و از پاک بودنش هم خبر می‌دهد، همچنانکه کسی که در نزد قاضی است و مسؤل ثابت کردن عدالت شهود است، وجود عدالت را در شهود ثابت می‌کند و سپس به عادل بودن شهود رأی می‌دهد. پس نتیجه گرفته

---

۵. خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَعْلَمُ بِمَا اخْفَيْتُمْ وَ مَا اَعْلَيْتُمْ﴾ [ممتحنه/۱] (من داناتر از خود شما به آنچه که پنهان می‌کنید و یا آشکار می‌سازید). مترجم

می‌شود که یکی از وسوسه‌های شیطانی این است که انسان خودش را پاک و متقی بداند.<sup>۶</sup>

## عدل

عدل همان اعتدال و میانه‌روی است. و عدالت در عمل، همان اصلاح قلب است. همچنانکه ظلم، فاسد کننده‌ی قلب است و در تمام گناهانی که انسان انجام می‌دهد نسبت به نفسش ظلم می‌کند. و ظلم در نقطه‌ی مقابل عدل قرار دارد. پس فرد تا زمانی که عادل نباشد نمی‌تواند ظلم را از نفسش برچیند، زیرا اصلاح قلب بر عدالت، قائم است و فساد آن، بر ظلم و بی‌عدالتی. پس هر زمان که انسان نسبت به خودش ظلم کند، ظالم است و نفسش مظلوم واقع می‌شود. و هر زمان نسبت به خودش با عدالت رفتار کند، عادل است و نفسش معذول علیه

---

۶. در اینجا باید به این مطلب اشاره شود که در مورد بحث تزکیه و پرورش نفس، کتابهای زیادی نوشته شده است. ولی متأسفانه در اکثر این کتابها استناد به احادیث ضعیف و حتی موضوع شده است. ما در اینجا در صدد معرفی این کتابها نیستیم، بدلیل اینکه آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند. ولی فقط به این مسأله اشاره می‌کنیم که انسان باید در هر زمینه‌ای که مربوط به دایره‌ی اسلام باشد پیروی کردن از علما را مد نظر داشته باشد و در بازار پر از فتنه‌ی امروزی، فریب رهبران وادی ضلالت را نخورد. و برای بحث تزکیه نیز به کتابهای منبع و معتبری که در آنها استناد به احادیث صحیح و حسن شده، مراجعه کند. مترجم

(مورد عدالت واقع شده) است. و این را بطنه‌ی انسان با نفسش نسبت به دیگران نیز برقرار می‌شود.

عمل صالح از عدالت ذاتی سرچشمه می‌گیرد و ثمره‌ی کلیه‌ی اعمال انسان چه خیر و چه شر به خودش بر می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ﴾ [بقره: ۲۸۶]<sup>۷</sup>

(انسان هر کار نیکی که انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی که بکند به زیان خود کرده است).

### عمل

عمل، قبل از اینکه تأثیر بیرونی داشته باشد، در درون قلب تأثیر می‌گذارد، صالح بودن عمل، رعایت عدالت در حق قلب، و فاسد بودن عمل، ظلم در حق قلب است خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶] (هر کس کار نیکی بکند به نفع خود می‌کند و هر کس کار بد بکند به زیان خود می‌کند).

۷. در این باره برای توضیح بیشتر مطلب بیان شده می‌توان به این آیه اشاره کرد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَاؤُا قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اْعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [مائده: ۸] (ای کسانی که ایمان آورده اید بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که با آنان دادگری و عدالت نکنید. عدالت را برپای دارید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است). مترجم

و در مقابل آن، می‌فرماید: ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾ [اسراء: ۷]

(اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید به خودتان بدی می‌کنید).

جماعتی از سلف صالح گفته‌اند که: در انجام حسنات، نوری در قلب، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشادگی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ [طور: ۲۱] (هر کس، در گروکارهایی است که انجام داده است).

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [مدثر: ۳۸] (هر نفسی در گرو کارهایی است که انجام داده است).

﴿وَذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا﴾ [انعام: ۷۰]

(و به آنان پند و اندرز بده هر کسی در گرو اعمالی است که انجام داده است و مسئول چیزهایی است که به چنگ آورده است و بجز خدا برای ایشان یار، یاور، میانجی و واسطه‌ای نیست و اگر چنین کسی

هرگونه فدیة و تاوانی پردازد از او دریافت نمی‌گردد و پذیرفته نمی‌شود، آنان در گرو اعمالی هستند که انجام داده‌اند).

همچنانکه کالبد انسان اگر از بیماری نجات پیدا کند و به صحت و سلامتی برسد گفته می‌شود که مزاج و طبیعت او درست شده است، زیرا که بیماری، انحرافی در مزاج و طبیعت انسان است که با وجود آن، بدن انسان هیچگاه به اعتدال و سلامتی صد در صد نمی‌رسد زیرا در دنیا همه چیز نسبی است.

قلب نیز چنین است، صحت و سلامتی قلب در عدالت نهفته است و بیماری و درد قلب در انحراف، کجی و ظلم واقع شده و باید دانست که عدل محض از لحاظ علمی و عملی در هیچ چیزی در دنیای مادی قرار نگرفته است. ولی نسبتاً می‌توان عدالت کامل را رعایت کرد و در راستای آن نیز می‌توان قلب را به صحت و سلامتی نسبتاً، کاملاً رساند.

و به همین خاطر است که گفته می‌شود: این بهتر است یعنی نسبت به چیزهایی که در اطرافش وجود دارد بهتر است و یا گفته می‌شود که راه سلف بهترین و برجسته ترین راه است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ﴾ [نساء: ۱۲۹]

(شما نمی‌توانید - از نظر محبت قلبی - میان زنان عدالت و دادگری

کامل برقرار کنید. هرچند هم تمام کوشش و توان خود را بکار برید).

﴿وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾

[انعام: ۱۵۲]

(و پیمانه و ترازو را تمام و کامل و دادگرانه مراعات کنید و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه طاق و توانش مؤظف نمی سازیم).

خداوند متعال پیامبران را مبعوث و کتابهای آسمانی را نازل کرد برای اینکه مردم، عدل، دادگری و انصاف را به پا دارند و به آن عمل کنند.

باید دانست که بزرگترین عدل و دادگری، عبادت خداوند یکتا و عدم شرک و ورزیدن است که عبودیت حقیقی و راه رسیدن به کمال معنوی هم همین است.

پس از عبادت خدا، رعایت عدالت در حق مردم و سپس رعایت عدالت بر نفس است، که بر آن تأکید شده است. و در راستای همه‌ی این امور، اصلاح قلب حاصل می‌شود. پس اصلاح قلب نیاز به میدانی وسیع در عمل برای مبارزه با گناهان دارد، و در این راستا نباید عدالت و میانه‌روی را فراموش کرد.

## ظلم

ظلم بر سه نوع است که هر سه نوعش از جمله‌ی امراض قلب به شمار می‌روند و در مقابل آنها عدل قرار دارد که، صحت و سلامتی قلب را در پی دارد. امام احمد بن حنبل رحمه الله تعالی به بعضی از مردم می‌گفت: «اگر قلب ات را صحیح و سالم نمایی از هیچکس نمی‌ترسی» منظورش این بود که خوف انسان از مخلوق به خاطر امراضی چون شرک و بت‌پرستی و گناه است و هرگاه در قلب انسان ایمان وجود داشته باشد از کسی نمی‌ترسد.<sup>۸</sup>

## اصلاح قلب

اصلاح قلب به معنی حیات و درخشش قلب است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: «أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» [انعام: ۱۲۲]

۸ نقطه اوج این مبحث در این فرموده‌ی خداوند آمده است: «الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل» [آل عمران: ۱۷۳] (آن کسانی که مردمان به ایشان گفتند: مردم برای جنگیدن با شما دست به دست هم داده‌اند و علیه شما گرد یکدیگر جمع شده‌اند. پس از ایشان بترسید. این تهدیدات، ایمانشان را افزایش داد و گفتند: خدا ما را پس است و او بهترین حامی و کارساز است).

(آیا کسی که - به سبب کفر و ضلال همچون - مرده‌ای بوده است و ما او را - با اعطاء ایمان در پرتو قرآن - زنده کرده‌ایم و نور ایمان را فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن، میان مردم راه می‌رود، مانند کسی است که در تاریکیهای - ظلم، کفر و ارتداد - فرو رفته است و از آن تاریکیها نمی‌تواند بیرون بیاید).

به خاطر اهمیت صحت و سلامتی قلب است که خداوند در جای جای قرآن در مورد حیات و درخشش قلب و همچنین در مورد مرگ و ظلمت قلب، سخن به میان آورده است چنانکه می‌فرماید: ﴿لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (یس ۷۰)

(تا افراد زنده و بیداردل را با آن بیم دهد و بر کافران - اتمام حجت شود - فرمان عذاب، مسلم گردد).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُخْشَرُونَ﴾ [انفال: ۲۴]

(ای مؤمنان! فرمان الهی را بپذیرید و دستور پیامبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت می‌کند که به شما زندگی - مادی و معنوی، دنیوی و اخروی - می‌بخشد و بدانید که خداوند میان انسان و دل او جدایی می‌اندازد و بدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان، گرد آورده می‌شوید).



﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ [روم: ۱۹]

(خداوند همواره زنده را از مرده و مرده را از زنده می آفریند).

منظور این است که خداوند مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خلق می نماید و در حدیث صحیح آمده است «مثل البيت الذي يذكر الله فيه والبيت الذي لا يذكر الله فيه كمثل الحي والميت»: (مانند خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند می‌شود و خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند نمی‌شود مانند زنده و مرده است).

و در حدیث صحیح دیگری آمده است که: «اجعلوا من صلاتكم في بيوتكم ولا تتخذوها قبورا» (بعضی از نمازهایتان - منظور نمازهای نافله است - را در خانه‌هایتان بخوانید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید).

خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ [انعام: ۳۹] (آنان که آیات - جهانی و قرآنی - ما را تکذیب می‌کنند، کر و لال اند و در تاریکیها بسر می‌برند).

باز خداوند در جای دیگری از قرآن نشانه‌ی نور و نشانه‌ی ظلمت را بیان کرده، می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ [نور: ۳۵]

(خدا روشنگر آسمانها و زمین است نور خدا به چلچراغی می ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد. حباب درخشانی که انگار ستاره ای فروزان است و این چراغ با روغنی افروخته شود که از درخت پربرکت زیتون بدست آید که نه شرقی و نه غربی است. انگار روغن آن بدون تماس با آتش، دارد شعله ور می شود. نوری است بر فراز نوری - نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را نور باران کرده اند، به همین منوال هم نور تشریعی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان کنار زده اند).

این، همان مثال نور ایمان در قلوب مؤمنان واقعی است و سپس می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَآهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۳۹) أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ [نور: ۳۹ و ۴۰]

(عمال کافران به سرابی می ماند که در بیابانی بی آب و علف، شخص تشنه ای آن را آب پندارد اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که - را بمیراند و - بحساب او برسد و سزای عمل وی را به تمام و کامل بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است. یا

اعمال آنان بسان تاریکیهایی در دریای عمیق موجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آنها، امواج عظیم دیگری قرار گرفته باشد و بر فراز امواج، ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری جای گرفته - آنچنان ظلمت و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا - هر گاه دست خود را به درآورد - و بدان بنگرد، به سبب تاریکی وحشتزای بیرون و هراس دل از جای کندهی درون - ممکن نیست که آن را ببیند و کسی که خداوند نور را بهره‌ی او نکرده باشد او نوری ندارد تا وی را به راه راست رهنمود کند).

آیه اول، مثال اعتقادات فاسد و اعمال باطلی است که تابع این اعتقادات فاسد می باشد که صاحب آن اعمال فاسد، فکر می کند که با انجام این اعمال، نفعی به او می رسد. ولی وقتی به سراغ اعمالش می رود چیزی را نمی یابد که قابل منفعت باشد. و خداوند به طور کامل به حساب اعمالش می رسد. آیه‌ی دوم مثال کسی است که دارای جهل بسیط (مطلق) بوده بی ایمان و نادان باشد و کسیکه دارای چنین اوصافی است در تاریکی پشت سر تاریکی، قرار دارد و حق و حقیقتی را نمی بیند. زیرا با نور ایمان و علم است که دیدگان باز می شوند و می بینند. خداوند متعال می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾ [اعراف: ۲۰۱]

(پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان می شوند به یاد - عداوت و نیرنگ شیطان و عقاب و ثواب خداوند - می افتند و بینا می گردند).

و باز خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ [یوسف: ۲۴] (زلیخا - قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد. اما برهان خدای خود را دید و منصرف شد).

و این برهان، همان برهان ایمان است که خداوند در قلب یوسف علیه السلام ایجاد کرد و او را از نزدیکی به زلیخا بازداشت و جلوی قصد و اراده ی او را گرفت و به سبب آن، خداوند پاداش کاملی را برای یوسف علیه السلام منظور داشت و هیچ گناهی برایش ننوشت، زیرا که یوسف علیه السلام با تاثیر از ایمانش، عمل خیری - عدم نزدیکی به زلیخا - انجام داد و از آن عمل زشت - نزدیکی با زلیخا - پرهیز نمود. خداوند می فرماید: ﴿أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ [ابراهیم: ۱]

(قرآن را بر تو نازل کردیم تا اینکه مردم را از تاریکیها - کفر و بی دینی - به سوی نور - ایمان و خداپرستی - بیاوری).

همچنین می فرماید: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾ [بقره: ۲۵۷]

(خداوند متولی و عهده دار امور کسانی است که ایمان آورده اند ایشان را از تاریکیها بیرون می آورد و به سوی نور، رهنمون می گردد. و اما کسانی که کفر ورزیده اند، طاغوتیان - شیاطین و داعیان شر و ضلالت - متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده، به سوی تاریکیها می کشانند).

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِّن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾ [حدید: ۲۸]

(ای کسانی که - از اهل کتاب هستید و به خدا و پیغمبران الهی و کتابهای تورات و انجیل - ایمان آورده اید، از خدا بترسید و به پیغمبر او - محمد بن عبدالله ﷺ، خاتم انبیاء، هم - ایمان بیاورید تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد. - یکی پاداش ایمان به عیسی علیه السلام و دیگری، پاداش ایمان به محمد ﷺ - و نیز برای شما نوری پدیدار گرداند که در پرتو آن، حرکت کنید).

و به همین خاطر است که خداوند برای ایمان دو مثال زده است :

مثال اول مانند آبی است که مایه‌ی حیات و زندگی می‌باشد ولی وقتی که به سیلاب تبدیل می‌شود و به حرکت در می‌آید بر روی آن، کف بسیاری دیده می‌شود.

مثال دوم مانند آتشی است که دارای روشنایی و نور می‌باشد ولی وقتی فلزی را بر روی آن گرم می‌کنند و آن فلز را در آب فرو می‌برند به خاطر گرمی فلز، حبابهایی از آب به شکل کف بر روی آن جمع می‌شود. و در این دو مثال هر دو نوع حباب پس از آرام گرفتن آب (در مثال اول) و سرد شدن آب (در مثال دوم) از بین می‌روند ولی خود آب و فلز داغ شده، باقی می‌ماند که در اینجا کفهای روی آب مثل کفر و باطل است که همیشه رفتنی است و آب و فلز مثل ایمان و حقیقت است که همیشه جاودانه می‌ماند. خداوند می‌فرماید: ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ﴾ [رعد: ۱۷]

ترجمه: خداوند از (ابره‌ای) آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خود - برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن - در خود می‌گنجانند، و روی این سیلابها، کفهای زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از

طلا و نقره و غیره جهت تهیهی زینت آلات روی آتش، ذوب می‌نمایند، کفهایی همانند کفهای آب بر می‌آورد - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند - اما کفها - بی‌سود و بیهوده بوده و هر چه زودتر - دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم، مفید است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند.

در این آیه، عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات، معرفی شده است که خیلی زود از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره، سودمند و ماندگاراند.

خداوند در وصف منافقان می‌فرماید: ﴿مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ﴾ (۱۷) صُمُّ بَكْمُ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۱۸) أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ (۱۹) يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [بقره: ۱۷ تا ۲۰]

ترجمه: داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بی‌فروزد - تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند -

آنگاه آتش دور و بر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنها را خاموش و نابود نماید. و ایشان را در انبوهی از تاریکیها رها سازد، بگونه ای که چشمانشان چیزی نبینند. آنان همچون کران و لالان و کورانند و به سوی حق و حقیقت، راه بازگشت ندارند. یا اینکه داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، و در آن، انبوه تاریکیها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان فرو برند تا از صدای صائقه در امان بمانند. نمی دانند که خدا از هر طرف، پیرامون ایشان را گرفته است. و هر وقت و هر جا که بخواهد نابودشان می نماید. چنان است که گویی آذرخش آسمان می خواهد نور چشمانشان را برباید. هر گاه که - پیش پای ایشان را - روشن می دارد، به پیش می روند. و چون - محیط - ایشان تاریک شود، بر جای خود می مانند. و اگر خدا می خواست گوش و چشمان ایشان را از میان می برد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است.

در این آیات، خداوند، منافقان را تشبیه به کسی کرده که می خواهد آتش روشن کند و هر زمان که آن را روشن میکند خداوند آن را خاموش می کند، و یا آنها را تشبیه به بارانی کرده که پشت سر هم از آسمان می بارد و همزمان آن، تاریکی ابرها و رعد و برق، آنها را در بر گرفته است و نمی توانند راه را ببینند.



در مورد این مثالهای قرآنی و تفسیر آنها در جایی دیگر بحث خواهیم کرد. و در اینجا هدف اینست که حیات و درخشش قلب به وسیله ی ایمان محقق می شود، همچنان که در دعای مأثور آمده است که: «اجعل القرآن ربیع قلوبنا و نور صدورنا»: (خدایا! قرآن را بهار بارانی دلها و نور سینه هایمان قرار بده) و ربیع، همان بارانی است که از آسمان می بارد و به وسیله ی آن، گیاهان می رویند.

همچنین رسول الله ﷺ می فرماید: «ان مما ینبت الربیع ما یقتل حبطا او یلم»: (آنچه را که بهار می رویاند نه حیوانات را می کشد و نه آنها را به مرگ نزدیک می کند). و عرب فصلی را که در آن اولین باران می بارد ربیع (بهار) نامیده اند، به خاطر اینکه باران زیادی می بارد و گیاهان را می رویاند. ولی غیر عرب، فصلی را که بعد از زمستان می آید، بهار نامیده اند، و در آن، درختان، شکوفه می زنند و از آنها میوه به وجود می آید و برگهای درختان می رویند.

### قلب زنده

قلب زنده، قلبی است پویا چرا که در آن، نور ایمان و چراغ هدایت وجود دارد. او بخوبی می شنود، می بیند و می اندیشد. و در نقطه ی مقابل آن قلب مرده وجود دارد. و از آنجایی که ظلمت جهل و نادانی بر آن سیطره یافته است. نمی شنود و نمی بیند و نمی اندیشد.

خداوند می فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ [بقره: ۱۷۱]

(مثال کسانی که کفر ورزیده اند مانند کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و- آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سروصدا نشنوند. کافران نیز کران، لالان و کوراند و لذا ایشان، خردمندانه، عمل نمی کنند و نمی فهمند).

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ﴾ (۴۲) وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ﴾ [یونس: ۴۲/۴۳]

(گروهی از آنان به تو گوش فرا می دهند - هنگامی که قرآن می خوانی یا آیه های تازه ای از سوی خدا بیان می نمائی. اما گویا چیزی نمی شنوند و کردند - آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هر چند نفهمند. و گروهی از آنان به تو - می نگرند - و در باره ی تو می اندیشند و دلایل آشکار نبوت را درک می کنند و به حقانیت اسلام پی می برند، اما انگار که چیزی را نمی فهمند و نمی بینند - آیا تو می توانی نابینایان را راهنمایی کنی هر چند نبینند - و فاقد بصیرت هم باشند).

﴿وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾ [انعام: ۲۵]

(برخی از آنان - هنگام تلاوت قرآن - به تو گوش فرا می دهند ولی - نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن به آن. بدین سبب ایشان را از فایده ی عقل و گوش محروم کرده ایم و گوئی که - ما بر دلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوشهایشان کری قرار داده ایم - تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند. اگر آنان همه ی دلائل و نشانه های حق را هم ببینند بدان باور نمی دارند و ایمان نمی آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می آیند می گویند: اینها - که تو بر ما - می خوانی - جز افسانه های پیشینیان چیز دیگری نیست).

این آیات، اشاره به این دارد که کافران کسانی هستند که قلوبشان مرده است و نمی اندیشند. و قلوبشان نسبت به هدایت الهی هیچ گونه تفکر و تعقلی نمی کند و گوشهایشان حق را نمی شنوند و حقیقت را درک نمی کنند.

اینان به تمام معنی گمراه هستند. خداوند از زبان آنها می فرماید:

﴿قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ﴾ [فصلت: ۵]

(می گویند: دل‌هایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی - که یگانه‌پرستی است - در میان پوشش‌هایی قرار گرفته است - و آنچه می‌گویی بدان نمی‌رسد - و در گوش‌هایمان سنگینی است - و کلام تو را نمی‌شنوند - و میان ما و تو پرده‌ی ستر و مانع بزرگی است - که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آییم).

کافران پرده‌هایی را که بر قلوب، گوش‌ها و چشم‌هایشان قرار دارد، بیان می‌کنند، جسمشان زنده است، می‌شنوند و می‌بینند ولی زندگیشان مانند زندگی حیوانات است زیرا که مانند آنها با حواس ظاهریشان می‌بینند، می‌شنوند، می‌خورند، می‌نوشند و به مسایل جنبی و شهوانی خود می‌پردازند، در حالی که از لحاظ حیات معنوی مرده‌ای بیش نیستند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَبِدَاءً﴾ [بقره: ۱۷۱]

(مثال کسانی که کفر ورزیدند مانند کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند).

خداوند کافران را به گوسفندانی تشبیه کرده که وقتی چوپان آنها را صدا می‌کند، جز سر و صدا چیز دیگری نمی‌شنوند، همچنان که خداوند در وصفشان می‌فرماید: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ [فرقان: ۴۴]

(آیا گمان می بری که بیشتر آنان - چنانکه باید - می شنوند یا می فهمند - نه آنان، تفکر و تعقل ندارند - ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراهتر از آنان).

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ [اعراف: ۱۷۹]

(ما بسیاری از آدمیان را آفریده و - در جهان - پراکنده کرده ایم که سرانجام آنان، دوزخ است - این بدان خاطر است که - آنان دلهایی دارند که بدانها - آیات رهنمود به کمالات را - نمی فهمند و چشمهایی دارند که بدانها - نشانه های خدا شناسی و یکتا پرستی را - نمی بینند و گوشهایی دارند که بدانها - مواعظ و اندرزهای زندگی ساز را - نمی شنوند اینان - چون از این اعضا چنانکه باید سود نمی جویند و منفعتها و مضرتهای خود را از هم تشخیص نمی دهند - همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته ترند - چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می پویند - اینان واقعا بی خبر - از صلاح دنیا و آخرت خود - هستند).

به آیه زیر توجه کنید که خداوند متعال می فرماید: ﴿وَإِذَا مَسَّ  
الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنِّهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ  
كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ﴾ [یونس: ۱۲]

(هنگامی که به انسان، ناراحتی و بلایی می رسد - که نه خود و نه  
دیگران نمی توانند آن را دفع کنند - چه به پهلوی خوابیده و چه نشسته و  
چه ایستاده باشد - برای رفع مشکل - ما را به کمک می خواند. اما  
هنگامی که ناراحتی و بلایی را - که در مقابل آن درمانده بود - از او  
بر طرف نمودیم راه سابق خود را در پیش می گیرد - و خدا را باز هم  
فراموش می کند تا آنجا که گویا ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده  
است بفریاد نخوانده است - و اصلاً ضرر و زبانی متوجه او نبوده و بلایی  
بدو دست نداده است).

برخی از مفسران درباره این آیه و آیات مشابه می گویند: هر چند  
که خداوند در این آیات، عیوب و نقصهای انسانها را بیان داشته و آنها  
را مورد مذمت و سرزنش قرار داده است اما این آیات، در مورد کافران  
نازل شده و منظور از انسان در این آیات، همان انسانهای کافر  
می باشند. پس شخص مسلمان که این نوع تفسیر را می شنود، خیالش  
راحت شده، و می گوید: خطاب این نوع آیات، شامل انسان مسلمان  
نمی شود و این سرزنشها و وعیدها و عذابها برای مسلمانان نیست. بلکه  
این آیات در حق مشرکان عرب، یهودیان، مسیحیان، مجوسی و

مشرکان هند و امثال آنها صدق پیدا می کند. باید گفت که اینگونه تفسیرها و برداشتها، برداشتهای دقیق قرآنی نبوده و وهم و گمانی بیش نیستند. چون اولاً: در میان کسانی که خود را مسلمان، معرفی می کنند، مؤمن و منافق وجود دارد و منافقان، پیوسته میان مسلمانان بوده اند که جای آنها در طبقات پائین و خطر ناک دوزخ است. ثانیاً: انسان، ممکن است با وجود اینکه ایمان دارد بخشی از نفاق یا کفر در وجودش، ریشه دوانده باشد. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «اربع من کن فیه کان منافقاً خالصاً و من کانت فیه خصلۃ منهم کانت فیه خصلۃ من النفاق حتی یدعها: اذا حدث کذب و اذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و اذا خاص فجر». (چهار خصلت چنین است که در هر کس باشند آن شخص، منافق خالص است و هر کس که در او یکی از آنها باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد مگر اینکه آنرا ترک نماید. و آنها عبارتند از اینکه هنگام صحبت کردن، دروغ می گوید. اگر امانتی نزد وی گذاشته شود، خیانت می کند، اگر عهد و پیمانی ببندد، پیمان شکنی می کند و اگر دعوا کند فحش و ناسزا می گوید).

پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث به صراحت بیان فرمود که هر کس خصلتی از این خصلتها در او باشد خصلتی از نفاق دارد و در حدیث

صحیح آمده که پیامبر اکرم (ﷺ) به ابوذر<sup>۹</sup> گفت: «إِنَّكَ أَمْرٌ فَيَكُ جاهلية». (در تو خصلت جاهلیت وجود دارد) در حالیکه ابوذر رضی الله عنه از صادقترین مردم از لحاظ ایمان و خدا پرستی بود. و در حدیث صحیح دیگری، فرمود: «أربع في امتي من امر الجاهيلة: الفخر بالاحساب والطعن في الانساب والنياحة والاستسقاء بالنجوم». (چهار چیز در امت من از خصلتها و اخلاق جاهلیت اند: فخر کردن به آبا و اجداد، طعنه زدن و تمسخر به نسب، مرثیه ثرایی و نوحه خوانی بر میت، طلب باران از ستاره گان).

در حدیث صحیح دیگری می فرماید: «التبعن سنن من كان قبلکم حذوا القذة بالقذة، حتی لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه. قالوا: اليهود، والنصارى؟ قال: فمَنْ؟». (شما از آداب و سنن پیشینیان قدم به قدم، پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته اند، شما هم وارد آن می شوید صحابه رضی الله عنهم گفتند: هدفشان یهودیان و مسیحیان است؟ فرمود: پس چه کسی است؟!)

و باز در حدیثی صحیح می فرمود: «لتأخذن امتي ما أخذت الامم قبلها». شبرا بشبر و ذراعا بذراع، قالوا: فارس والروم؟ قال: و من

۹. ابوذر غفاری (جندب بن جناده) یکی از اولین کسانی است که به پیامبر اکرم (ﷺ) ایمان آورد. در علم، زهد، جهاد، صداقت گفتار و اخلاص، سرآمد بود. انس بن مالک و زید بن وهب از شاگردان مشهور او بودند. در سال ۳۲ هـ ق دارفانی را وداع گفت.



الناس الا هولاء؟». (امت من وجب به وجب و ذراع به ذراع دنبال امتهای گذشته، می رود. یعنی از سنت و آداب آنها تقلید می کند. صحابه رضی الله عنهم گفتند: هدف، فارس و روم است؟ فرمود: مگر غیر از آنها، کسی دیگر هم وجود دارد؟)

ابن ابی ملیکه<sup>۱</sup> می گوید: حدود ۳۰ نفر از صحابه ی رسول الله ﷺ را دیدم که همه از وجود نفاق اصغر در خودشان بیم داشتند. همچنین از علی یا حذیفه بن یمان رضی الله عنهما روایت است که می گفت: «القلوب اربعة: قلب اجرد فيه سراج يزهر، فذلك قلب المؤمن، وقلب اغلف، فذلك قلب الكافر و قلب منكوس، فذلك قلب المنافق و قلب فيه مادتان : مادة تمده، فذاك قلب الكافر اجرد فيه سراج يزهر لاهولاء؟ من النفاق حتى يدعها : اذا حدث كذب واذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر و الايمان و مادة تمده النفاق، فاولئك قوم خلطوا عملا صالحا . و آخر سيئا». قلوب مردم برچهار نوع می باشند:

۱- قلبی که خالص برای خداست و در آن چراغی است که می درخشد - چراغ ایمان - و آن قلب مؤمن است.

۲- قلبی که درغلاف قرار دارد و نور علم و ایمان به او نمی رسد و آن قلب کافر است.

۱۰. عبدالله بن ابی ملیکه، اسمش زهیر بن عبدالله بن جدعان قریشی تیمی است. و به ابو محمد مالکی مشهور بود. در زمان خلافت عبدالله بن زبیر، قاضی و مؤذن بود. سال ۱۱۷ هـ ق دار فانی را وداع گفت.

۳- قلبی که واژگون و وارونه است و آن قلب منافق است.

۴- قلبی که همزمان دو عنصر در آن وجود دارد: عنصر ایمان. و عنصر نفاق. که در این نوع قلبها، اعمال صالح و ناصالح با هم مخلوط شده اند.

پس نتیجه می گیریم که هرانسان مسلمان می تواند از مدح و ستایش ایمان توسط خداوند و از مذمت و ملامت کفر و نفاق توسط او، بهره ای داشته باشد. برخی در مورد «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**» [فاتحه: ۶] یعنی خدایا! ما را به راه راست هدایت فرما، می گویند:

مؤمن، به راه راست هدایت شده است پس فائده ی طلب هدایتی که در این آیه وجود دارد، چیست؟ دسته ای جواب می دهند و می گویند: در این آیه، منظور این است که خدایا! ما را به راه راست ثابت و استوار بدار. بعضی می گویند: هدف اینست که خدایا ما را بر راه هدایت ملزم گردان و یا به هدایت ما بیفزای.

باید گفت: منظور از هدایت در اینجا عمل کردن به دستورات خداوند و ترک کردن منهایات او می باشد. انسان با وجود آنکه اقرار به پیامبری محمد ﷺ و حقانیت قرآن - بصورت کلی و اجمالی - بنماید باز هم نیازمند است که اعمالی انجام دهد که به وسیله ی آن بتواند منفعتها را شناسایی کند و از مضرات، پرهیز نماید. و همچنین اوامر و نواهی قرآن و حدیث را بشناسد، و گاهی در این راه، انسان نمی تواند

تمام اهداف و مقاصد شریعت را به طور صحیح، درک کند پس در این برهه، نیاز زیادی به درخواست هدایت شدن به راه راست از خدا و ثابت بودن بر آن دارد. طبعاً هدایت به راه راست، نیاز به شناخت تفصیلی چیزهایی است که پیامبر اکرم ﷺ آورده است. و شناخت کلی نسبت به اوامر قرآنی، مستلزم عمل به آنها به همان روشی است که پیامبر ﷺ عمل کرده است. باید دانست که با مجرد دانستن حق و حقیقت، هدایت حاصل نمی شود. مثلاً "در صلح حدیبیه در حالی که اکثر مسلمانان آن را دشوار و نادرست می پنداشتند، خداوند خطاب به رسول الله ﷺ فرمود: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾ (۱) لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾ [فتح: ۲۱]

(ما برای تو فتوح آشکار را فراهم ساخته ایم. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده ی تورا ببخشد و نعمت خود را بر تو تمام نماید و به راه راست، هدایت فرماید).

و در مورد موسی و هارون علیهما السلام می فرماید: ﴿وَأَتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [صافات: ۱۱۷ و ۱۱۸]

(و به آندو، کتاب روشنگر - تورات - عطا کردیم. و آندو را به راه راست، هدایت نمودیم).

مسلمانان با آنکه اتفاق نظر دارند بر اینکه محمد ﷺ پیامبر خدا و قرآن، کتاب الهی است ولی با وجود این، در بعضی از موارد با همدیگر اختلاف نظر دارند. پس اگر همه ی آنها به هدایت درستی در آنچه که اختلاف دارند، قدم می گذاشتند، اختلاف هایشان به پایان می رسید و از راه و روشی که در پیش گرفته اند دست می کشیدند و به آنچه به آنها امر شده، عمل می کردند و از آنچه نهی شده اند دست بر می داشتند. ولی اینطور نیست پس همه برحق نیستند و اولیای واقعی، کسانی هستند که خداوند آنها را به راه راست هدایت کرده، و بزرگترین هدایتشان، همین درخواستشان است که در نمازها می گویند: ﴿اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾. آنها با وجود اینکه می دانستند که دائماً نیازمند و محتاج درگاه خداوندی برای هدایت به راه راست هستند، همواره براین دعا، مداومت داشتند تا اینکه در زمره اولیای الله محسوب شدند. سهل بن عبدالله تستری رحمه الله می گوید: هیچ راهی نزدیکتر به خدا از ابراز نیاز به وی، وجود ندارد. خدایی که در گذشته انسان را هدایت کرده، نیاز است که برای حال و آینده نیز برای ماندن در هدایت از او کمک خواسته شود. و این معنای سخن کسی است که می گوید: خدایا ما را به راه راست هدایت نما و بر آن استوار گردان. کسی که می گوید: خدایا در هدایت ما بیفزا، منظورش همان مفهومی است که قبل از این، در مورد آن بحث کردیم. و کلیه ی هدایات چه در گذشته، حال یا آینده تحت اراده ی خداوند، بوده و

هست. پس انسان باید بر حسب علمی که خداوند به او عنایت کرده است، عمل کند تا بتواند هدایت الهی را در حال و آینده، شامل حال خود بگرداند. مردم همگی نیازمند و محتاج این دعامی باشند. به همین خاطر، خداوند این دعا را در هر نماز بر آنها فرض کرده است. و زمانی که هدایت به راه راست برای انسان، حاصل گردید پس یاری خداوند و روزی پر برکت و آنچه نفس او در پی سعادت ابدی در جستجوی آنست. برایش حاصل می شود. و حرکت در مسیر دلدادگی به خداوند و رسیدن به کمال معنوی درگرو هدایت حق تعالی واستقامت انسان در این سیر صعودی است.

### حیات قلب

باید دانست آنطور که برخی می پندارند که حیات عبارت است از حس و حرکت و اراده یا فقط عبارت است از علم و قدرت. چنانچه حسن بصری و دیگران در مورد حیات پروردگار گفته اند، صحیح نیست. بلکه حیات، وصفی است قائم با موصوف و شرطی است برای علم و قدرت و اراده و از لوازم آنهاست. پس هر زنده ای دارای شعور، درک، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری خویش است. و هر چیزی که علم، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری داشته باشد، زنده است.

حیا نیز از حیات مشق شده است و قلب زنده باعث می شود که صاحبش زنده و دارای حیا باشد و از کارهای زشت و ناپسند دوری کند. پس اگر قلب، زنده باشد، مانع کارهای زشت و ناپسندی می شود که آنرا فاسد می گردانند. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «الحياء من الايمان». (حیاء از ایمان است). و همچنین می فرماید: «الحياء والعی شعبتان من الايمان، والبذاء والبيان شعبتان من النفاق». (حیاء و کم حرفی، دو جزء از ایمانند و ناسزا گفتن و پر حرفی، دو جزء از نفاق هستند).

انسان زنده برخلاف انسان مرده آنچه را که باعث اذیت و آزارش می شود، از خود دفع می کند درحالیکه انسان مرده، هیچ حرکتی ندارد و نمی تواند چیزی را از خود دفع نماید، و کار افتاده و ناتوان و بی بهره از طراوت زندگی است. پس قلبی که از کار افتاده و ناتوان است و در مقابل طراوت زندگی، خشک شده و در آن حیاتی وجود ندارد مانند زمین خشکی است که لگدمال کردن آن هیچ تاثیری بر آن ندارد- بر خلاف زمین سرسبز و خرم که لگدمال کردن آن باعث از بین رفتن آن می شود- پس زشتیها بر قلب زنده، تاثیر می گذارند و آن قلب زنده بر خلاف قلب مرده و بی حیایی که نه حیاتی دارد و نه ایمانی که مانع او بشود، قدرت و اراده جلوگیری انجام زشتیها را دارد. حتی قلبی که زنده است با مرگ جسدش هم

می تواند زنده بماند و زوال روح از جسد، نشانه ی مردن آن قلب نیست چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءُ﴾ [بقره: ۱۵۴]

(و به کسانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده مگوید بلکه آنان زنده اند).

و در جایی دیگر می فرماید: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]

(و کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مشمار بلکه آنان زنده اند).

با وجود اینکه آنها مرده اند و شامل آیات زیر می شوند: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵] یعنی هرکس، مزه مرگ را می چشد. و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [زمر: ۳۰] یعنی ای محمد! توهم می میری و آنها هم می میرند و ﴿وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ﴾ [حج: ۶۶] یعنی خدا کسی است که شما را زندگی بخشیده است و بعد شما را می میراند و سپس شما را زنده می گرداند.

پس مرگ طبیعی بمعنی جدایی روح از بدن با مرگ غیرطبیعی که از بین رفتن حیات کلی از روح و بدن است، اختلاف دارد. چنانکه

خواب نیز نوعی مرگ و وفات گفته شده است، در حالیکه در هر یک از این دو نوع مرگ، یعنی مرگ بمعنای جدایی روح از بدن و مرگ بمعنای خواب، حیات وجود دارد. در یکی حیات معنوی و در دیگری حیات حقیقی نهفته است. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ [زمر: ۴۲]

(خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و خوابیدن آنها بر می گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می دارد و ارواح دیگری را - که هنوز اجل صاحبانشان فرا نرسیده به تن - باز می گرداند تا وقت مشخصی که پایان عمرشان است).

بنابراین زمانی که پیامبر اکرم ﷺ از خواب بیدار می شد، چنین می گفت: «الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور». (حمد و ستایش مر خدائی را که بعد از آنکه ما را میراند، دوباره زنده گرداند و به سوی او باز می گردیم).

و در حدیثی دیگر می فرماید: «الحمد لله الذی رد روحی وعافانی فی جسدی واذن لی بذکره وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلاً». (حمد و ستایش مر خدائی را که روحم را دوباره باز گردانید و جسمم



را سلامتی بخشید و اجازه ی ذکر و یادش را عطا کرد و مرا بر بسیاری از مخلوقاتش، فضیلت و برتری داد).

و چون بر بستر خواب، آرام می گرفت، می فرمود: «اللهم انت خلقت نفسی وانت توفاه، لک مماتها ومحيها، ان امسكتها فارحمها، وان ارسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین». (پروردگارا! تو مرا خلق کرده ای و مرا می میرانی، مردن و زنده بودنم برای توست و اگر نفسم را گرفتی به آن رحم کن و اگر آن را باز فرستادی از آن به وسیله آنچه که بندگان صالحت را محافظت می کنی محافظت فرما) و می گفت: «بسمک اللهم أموت وأحیا». (پروردگارا! به نام تو می میرم و زنده می شوم).

## فصل دوم

### حسد نیز از بیماریهای قلب است

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمتهایی که شامل حال وی شده است.

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام باخبر شدن از حال کسی که وضع‌اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‌اند: حسد یعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران بدون اینکه آن نعمت را برای خود آرزو بکند. بخلاف غبطه که عبارت است از آرزو کردن نعمت برای خود بدون آرزوی زوال آن از دیگران. بهر حال حسد همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن خوبی حال محسود به حاسد دست می‌دهد.

### حسد بر دو نوع است

۱- ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می‌باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می‌آید و همواره با دیدن او دچار ناراحتی می‌گردد و اذیت می‌شود و این به صورت بیماری در قلبش می‌ماند و اگر ببیند

که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می گردد. هر چند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همینقدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد و رنج برای همیشه از بین نمی رود بلکه او مانند بیماری است که دردش با مداوا برای مدتی تسکین یافته و بیماریش همچنان باقی است. چون این بغض و ناراحتی او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. و این، نهایت بدبختی و زیانکاری است.

۲- حاسد برتری محسود را بر خود، ناپسند می داند و دوست دارد بدون آنکه چیزی از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه نیز می گویند.

چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده آن را حسد نامیده است: «لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله الحکمة فهو یقضی بها ویعلمها ورجل آتاه الله مالا و سلطه علی هلکته فی الحق». (حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱- مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می کند و به مردم، علم می آموزد. ۲- کسی که

خدا به او مال و ثروتی عنایت کرده است و او را بر آن مسلط گردانده تا آنرا در راه حق، مصرف نماید).

و روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما چنین است: «لا حسد الا فی اثنتین رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل والنهار ورجل آتاه الله مالا فهو يتفق منه فی الحق آناء الليل والنهار». (حسد جز در این دو چیز، جایز نیست: ۱- مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب و روز، مشغول خواندن و عمل کردن به آن است ۲- مردی که خداوند به او مال و ثروتی داده و او هم شب و روز، مشغول بخشیدن آن در راه حق است).

پس این نوع حسد که در آن، زوال نعمتی را از دیگری آرزو نکند، بلکه آنرا برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری رحمه الله از ابوهریره رضی الله عنه<sup>۱۱</sup> روایت می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لا حسد الا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه الليل والنهار فسمعه رجل فقال: يا ليتني اوتيت مثل ما اوتي هذا فعملت فيه مثل ما يعمل هذا ورجل آتاه الله مالا فهو يهلكه فی

۱۱. ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر دوسی یمانی است که احادیث زیادی را از پیامبر اکرم ﷺ، ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روایت کرده است. سعید بن مسیب و بشیر بن نهیک هم از ابوهریره احادیث زیادی، روایت کرده اند. وی از همه ی صحابه، احادیث بیشتری روایت کرده است. و در سال ۵۸ هـ ق از دنیا چشم فرو بست.

الحق فقال رجل: یا لیتنی اوتیت مثل ما اوتی هذا فعملت فیہ مثل ما یعمل هذا». (حسودی در غیر این دو چیز، درست نیست: یکی دربارهٔ مردی که خداوند به او قرآن داده است و او شب و روز، مشغول تلاوت آن می‌باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می‌شنود و می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد، عطا کرده ای به من نیز عطا می‌کردی تا من هم مانند او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال و ثروتی عطا کرده و آنرا در راه حق صرف می‌کند، شخص دیگری می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطامی‌کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم).

پس پیامبر اکرم ﷺ حسد را فقط در این دو مورد، جایز می‌دانست. و این نوع حسد را علما، غبطه، نامیده‌اند. که عبارت است از طلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سؤال شود که چرا به غبطه، حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: نقطه‌ی آغازین این دوست داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد ورنج نموده است. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس

نیاز به آن نمی‌کرد. پس زمانی که سرچشمه‌ی این احساس و این آرزو چنین بوده، برای آن نامی جز حسد نمی‌توان در نظر گرفت. اما اگر کسی دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه دَرِبِ رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیاز نسبت به نعمتی است که آن را از خدایش درخواست می‌نماید. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد، امتحان و آزمایش می‌شوند. خداوند نیز می‌خواهد که انسان، نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه و زشت نخست را. قابل یادآوری است که این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر و نیکی) نیز گفته‌اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر و نیکی، رقابت می‌کنند و هر دو، قصد پیروزی دارند، و می‌خواهند که مَقَرَّب درگاه الهی شوند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش و تقدیر نیز می‌باشد. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ﴾ (۲۲) عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ (۲۳) تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (۲۴) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (۲۵) خِتَامُهُ مِسْكٌ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ﴿مطففین: ۲۲-۲۶﴾

بی‌گمان، نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر خواهند برد، بر تخته‌های مجلل تکیه می‌زنند و- به زیباییها و نعمتهای بسیار آنجا

می نگرند. خوشی و خرّمی و نشاط نعمت را در چهره هایشان خواهی دید. به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سربسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و از یکدیگر پیشی بگیرند).

در این آیه، خداوند به سبقت گیرندگان و شتابندگان می فرماید برای بدست آوردن و رسیدن به نعمتهای ابدی بهشت با هم مسابقه دهید نه برای بدست آوردن دنیای فانی. و این مفهوم، موافق حدیث پیامبر خدا ﷺ می باشد که در آن از حسادت و ورزیدن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی عطا نموده و آن شخص نیز به آن علم خود، عمل می کند و آن را به دیگران یاد می دهد. دوم اینکه خداوند به کسی، ثروتی عنایت کرده و آن شخص نیز آن مال را در راه خدا، انفاق می کند اما کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می کند و نه به دیگران یاد می دهد یا مالی به او داده شده و آن را در راه خدا انفاق نمی کند، ارزش حسودی ندارد و نباید آرزوی رسیدن به او را داشت زیرا در رسیدن به او، خیری وجود ندارد بجز عذاب و بدبختی.

همچنین به کسی که ولایت و سرپرستی واگذار می شود و او نیز به عدل و علم در انجام آن می کوشد و امانت را به اهلش می رساند و حق

ولایت را آنگونه که هست ادا می کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می نماید، از درجه ی بالایی برخوردار است. و مثال او مانند مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند، حسادت نمی کند. به همین خاطر است که پیامبر اکرم ﷺ بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسادت، نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتی ای بسر می برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می کند و یا علم اش را به مردم یاد می دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتی شوند. و اگر آنها نیز در راه اشاعه ی مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیز افزایش می یابد. همچنین پیامبر خدا ﷺ بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج کننده را در احادیث حسادت، ذکر نکرد. زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، بقدر انفاق و علم آموزی سودمند نیستند.

حسد ورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می افتد نه بخاطر وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره. بنابراین پیامبر خدا ﷺ حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد. چون این دو شخص همیشه در میان مردم، دارای قدر و منزلت زیادی می باشند. و همواره گروه



انبوهی از مردم پیرامون علماء و سرمایه داران دیده می شوند. عالم به مردم، غذای روح و روان می دهد و صاحب مال، مردم را غذای جسم می دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارند چنانکه خداوند می فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّْا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (۷۵) وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجَّهُ هَلْ يَأْتِ بِخَيْرٍ أَيْنَمَا يُوجَّهُ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿نحل: ۷۵، ۷۶﴾

(خداوند برده ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می کند که قادر بر هیچ چیز نیست و- درمقابل آن - انسان با ایمانی - را مثال می زند که به او روزی حلال و پاکیزه ای عنایت شده است و او پنهانی و آشکارا از آن، انفاق می نماید. آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزااست - که مارا بنده ی خود کرد نه بنده ی بندگان خود - و بلکه بیشتر آنان - فرق حق و باطل را - نمی دانند. و خداوند دو مرد را مثال می زند که یکی از آنان لال مادرزاد است و توانائی انجام هیچ کاری را ندارد و سربار صاحب خود بوده و به هر جا او را بفرستد نفعی نخواهد داشت. آیا این چنین شخصی برابر است با کسی که - کارکن، نان آور و سراسر خیر و برکت است و مرتباً دیگران را - به عدل و داد می خواند و در جاده ی صاف و درست، قرار دارد).

مثال اول: خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدّس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته اند مقایسه می کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند، آیا کسی که برده ی کسی دیگر باشد وقادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال و ثروت عطا کرده و او نیز از این مال و ثروت در راه خدا اتفاق می کند، برابر است؟ پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان است چطور شبیه مخلوق عاجز و ناتوان می باشد که قدرت انجام هیچ کار مفیدی را ندارد؟ چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرار داد؟ اصلاً چنین چیزی محال و غیر قابل تصور است.

مثال دوم: باز خداوند در این مثال، ذات پاک و مقدّسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده اند، مقایسه می کند، شریکان و بتانی که نمی توانند حرف بزنند و فکر کنند. آیا کسی که لال است و نمی تواند بیندیشد و قادر به انجام هیچ کاری نیست و وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مانند کسی است که عالم و است و عدالت می کند و به راه راست و عدل دعوت می نماید و خودش نیز به راه راست استوار است؟ پس چه رسد که چنین بنده ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادر بر امر و نهی و بر پا

دارنده ی راه راست است، شریک بکنند. خداوند می فرماید: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸]

(خداوند - با نشان دادن جهان هستی بگونه ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً- گواهی می دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او - در کارهای آفریدگان خود - دادگری می کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می دهند که جز او معبودی نیست. و او توانا و با حکمت است).

﴿إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶] (بیگمان، خدای من بر راه راست، قرار دارد).

خیر هرگز، خدا با بتان و شریکان پست و بی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده ی عباس علیه السلام را بزرگ و محترم می شمردند. زیرا در آن خانواده عبدالله بن عباس رضی الله عنهما وجود داشت که به مردم، قرآن و حدیث یاد می داد و برادر دیگرش به مردم غذا می داد. مردم نیز آنها را گرمی می داشتند.

همچنین وقتی که معاویه مردم را می دید که احکام و مناسک حج خویش را از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر رضی الله عنهما؛

می پرسند و او به آنها پاسخ می دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت است که عمر با ابوبکر در بدست آوردن خیر و نیکی، مسابقه می داد. چنانکه در روایتی که از عمر رضی الله عنه نقل شده است، می گوید: «امرنا رسول الله ﷺ ان نتصدق. فوافق ذلك مالا عندي. فقلت: اليوم اسبق ابابكر ان سبقته يوما. قال: فجئت بنصف مالي. قال: فقال لي رسول الله ﷺ: ما ابقيت لاهلك؟ قلت: مثله. واتى ابوبكر رضی الله عنه بكل ما عنده. فقال له رسول الله ﷺ: ما ابقيت لاهلك؟ قال: ابقيت لهم الله ورسوله. فقلت: لا اسابقك الى شيء ابدًا».

ترجمه: پیامبر اکرم ﷺ ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم. با خود گفتم: اگر بنا باشد روزی از ابوبکر رضی الله عنه سبقت بگیرم، امروز سبقت می گیرم. لذا نصف مالی را که داشتم، نزد آنحضرت ﷺ بردم. پیامبر خدا ﷺ فرمود: چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته ام. در آن لحظه ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را آورد. پیامبر اکرم ﷺ به او گفت: چیزی برای خانواده ات باقی گذاشته ای؟ گفت: خدا و رسولش را برای آنها باقی گذاشته ام. گفتم: ای ابوبکر! من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست).

آنچه را که عمر رضی الله عنه انجام داد، نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه‌ی صحیح بود. ولی ابوبکر رضی الله عنه همیشه نسبت به عمر رضی الله عنه برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر، حسد نمی‌ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی علیه السلام؛ نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است: «بکی لما تجاوزہ النبی ﷺ فقیل له: مایکیک؟ فقال: ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثر ممن یدخلها من امتی». (زمانی که پیامبر اکرم ﷺ از کنار موسی علیه السلام گذشت، موسی علیه السلام به گریه افتاد. گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می شوند، از تعداد امتیان من که وارد بهشت می شوند، بیشتراند). (بخاری و مسلم).

در میان صحابه ی رسول خدا ﷺ اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه و امثال او بودند که حتی از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن، دوری می کردند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابو عبیده رضی الله عنه شایستگی امانتدار بودن امت را

از طرف پیامبر اکرم ﷺ بدست آورد و چنانچه پیامبر اکرم ﷺ او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانتداری می کند، مقدم تراست.

در حدیثی که امام احمد بن حنبل<sup>۱۲</sup> روایت کرده است، انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: «کنا یوما جلوسا عند رسول الله ﷺ فقال: يطلع عليكم الآن من هذا الفج رجل من اهل الجنة» قال فطلع رجل من الانصار ينظف لحيته من وضوء، قد علق نعليه في يده الشمال فسلم. فلما كان الغد قال النبي ﷺ مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل على مثل حاله، فلما كان اليوم الثالث قال النبي ﷺ مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل على مثل حاله».

(روزی نزد پیامبر خدا ﷺ نشسته بودیم. آنحضرت ﷺ فرمود: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضویی که گرفته بود خشک

۱۲- انس بن مالک بن نضر ابوجزمه انصاری مدنی، مدت زیادی را با پیامبر خدا ﷺ زندگی کرد و خادم ایشان بود. وی احادیث زیادی از پیامبر اکرم ﷺ روایت نموده است. سرانجام در سال ۹۳هـ ق از دنیا رفت.

می کرد و کفشهایش را به دست چپ، گرفته بود. او جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز دوباره پیامبر اکرم ﷺ سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با همان حالت روز قبل، آمد. روز سوم نیز پیامبر اکرم ﷺ سخن روز گذشته اش را تکرار کرد و باز همان مرد با همان حالت قبلی آمد. هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما دنبال آن مرد براه افتاد و بعداً چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رفتم و گفتم: من با پدرم دچار اختلاف شده و سوگند خورده‌ام که تا سه روز، نزدش نروم. اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه‌ی شما بیایم. آن مرد اجازه داد و تا سه شبانه روز در خانه‌اش بودم. در این مدت، عمل بخصوصی از آن مرد، ندیدم فقط او شبها زمانی که لباس در می‌آورد و می‌خواستید، ذکر خدا را می‌کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرارسیدن وقت نماز صبح می‌خواستید. عبدالله می‌گوید: از آن مرد، جز شکر و سپاس خدا، چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به او گفتم: ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچ گونه مشکلی ندارم. بلکه از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که سه بار فرمود: «اکنون، مردی از اهل بهشت از فلان راه می‌آید». و هر سه بار تو از آن راه آمدی. خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای تا من نیز آنگونه عمل کنم. ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی. پس چه چیزی باعث شد تا پیامبر خدا ﷺ در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل

خاصی انجام نمی‌دهم که باعث بهشتی شدنم شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبدالله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هر کس توان آنرا ندارد. منظور عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش و تمجید قرار می‌دهد و در مورد آنان می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [حشر: ۹]

(و در درون خود، احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود، ترجیح می‌دهند هر چند که خود سخت، نیازمند باشند).

مفسران می‌گویند: انصار در دل‌هایشان هیچ گونه احساس حسد و غبطه ای نسبت به آنچه که از مال فیء<sup>۱۳</sup> به مهاجران داده می‌شد نداشتند. حتی مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران، تقسیم می‌کردند با وجود این، در میان اوس و خزرج که از قبایل مدینه بودند، غبطه

۱۳. مال فیء، مالی است که بدون جنگ در جهاد از کافران به دست می‌آید. مترجم



وجود داشت به یکدیگر غبطه می خورد. چنانچه در دینداری، با همدیگر رقابت می کردند و اگر یکی از آنها می دید که طرف مقابل، کاری را انجام داده که به باعث فضل و برتری او نزد خدا و پیامبر خدا ﷺ شده است، او نیز فوراً به انجام آن کار، مبادرت می ورزید تا از این فضل و برتری، بی بهره نماند. البته این مسئله، مسابقه ای برای رسیدن و تقرّب به خداوند تبارک و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلبی و خوشا به حال صاحبان چنین قلبی زیرا خداوند می فرماید: ﴿وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ﴾ [مطففین: ۲۶] (مسابقه دهندگان باید برای بدست آوردن این - چنین شراب و سایر نعمتهای دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند).

اما آن حسدی را که مذموم و ناپسند است، خداوند حرام قرار داده است چنانچه در مورد حسادت یهود می فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾ [بقره: ۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب بخاطر حسدی که در درونشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان - به سوی

کفر و به حال سابق که داشتید - بازگردانند با اینکه حقایق برایشان روشن شده است).

یهودیان، مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه ای که داشتند آرزو می کردند. زیرا آنها از این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود، خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می کردند. خداوند در این باره، می فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا (۵۴) فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا﴾ [نساء: ۵۴، ۵۵]

(آیا آنان به چیزی، حسد می ورزند که خداوند از روی فضل و رحمت خود - با برانگیختن محمد ﷺ - به مردم - عرب - داده است؛ ما که به آل ابراهیم - ابراهیمی که از اجداد شما و ایشان است - کتاب آسمانی و پیامبری و پادشاهی بزرگی دادیم. ولی جمعی از آنان که - ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند - به کتاب آسمانی، ایمان آوردند و جمعی دیگر، از آن، روی گردانی می کنند - و دیگران را هم - بازی دادند. و آتش فروزان جهنم برای چنین افرادی، کافی است). همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ﴾ [حسد: ۱-۵]

(بگو به خداوندگار سپیده دم پناه می‌برم، از شر هرآنچه که خداوند، آفریده است و از شر شب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد - و جهان را در زیر تاریکی خود می‌گیرد - و از شر کسانی که در گره‌ها می‌دمند، و از شر حسود بدانگاه که حسد می‌ورزد)

مفسران می‌گویند: این سوره بخاطر حسادت یهودیان و سحری که لبید بن اعصم یهودی در حق به پیامبر اکرم ﷺ انجام داد، نازل شد. پس اگر شخص حسود بر اساس حسادت خود، عمل کند، ستمگر و متجاوز بحساب می‌آید. در نتیجه، مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینرو باید از حسادت، دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که مورد حسادت، قرار گرفته، مظلوم است و باید در برابر اذیت و آزار، حسود صبر کند و از شر او به خدا پناه ببرد. تا ایمانش سالم بماند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَصُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ [بقره: ۱۰۹]

(بسیاری از اهل کتاب از روی حسادتی که در وجودشان، ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان، بازگردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملاً برایشان روشن گشته است. پس شما گذشت و چشم پوشی کنید تا اینکه خداوند فرمان دهد که در برابرشان چه کار کنید).

خداوند یوسف را بوسیله ی حسادت برادرانش به او مورد آزمایش قرار دارد چنانکه برادرانش گفتند:

﴿يُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيَّ أَيْنَا مِنَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [یوسف: ۸]

(یوسف و برادرش - بنیامین که از یک مادر بودند - نزد پدرمان از ما محبوب ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم - و از آن دو برادر برای پدرمان سودمندتریم - مسلماً پدرمان در گمراهی و اشتباه روشنی بسر می برد).

آنها نسبت به جایگاه و منزلتی که یوسف و برادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسادت ورزیدند بنابراین، یعقوب علیه السلام به یوسف گفت:

﴿لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾ [یوسف: ۵]

(خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن - چرا که مایه حسد آنان می شود و شیطان ایشان را بر آن می دارد - که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه سازی کنند. بیگمان شیطان، دشمن آشکار انسان است).

لذا آنان با صحبت کردن در مورد قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر

می رفتند و باعث شدند که یوسف برده ی کفار شود در حق یوسف، ستم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. و در آنجا یوسف بوسیله زنی که او را به فساد دعوت می کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات، به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت برگزید. ملاحظه می کنیم که یوسف در این جریان هم به سبب محبت آن زن، مظلوم و مورد ستم واقع شد. برادران کینه توزش هم به سبب کینه ای که نسبت به یوسف در دل داشتند باعث شدند او را در چاه انداختند. سپس به عنوان برده ای اسیر و بی اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی در آوردند و سرانجام او را به زندان انداختند. و این، آزمایش سخت ترین بود. یوسف بزرگترین و سخت ترین مصائب و رنجها را متحمل شد، و با اختیار کامل، راه صبر را برگزید و با تقوایی که داشت همه چیز را تحمل کرد. به خلاف صبر در مقابل ستم هایی که به او روا داشتند. زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. باید دانست که صبر از انجام معصیت از صبر بر مصیبت، افضل است. چنانکه خداوند می فرماید:

﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾

[یوسف: ۹۰]

(بیگمان هر کس از خدا بترسد و - در برابر گرفتاریها ومصیبتها - شکیبایی واستقامت ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

انسان مؤمن باید این گونه بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگر نه به زندانش می اندازند یا از سرزمینش بیرون می کنند، باید بر ایمانش، استوار بماند و راه دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر وتحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بردست کشیدن از دینشان، ترجیح دادند و پیوسته مورد اذیت واقع می شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه های مختلف، مورد اذیت وآزار، قرار گرفت ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت حتی آنحضرت ﷺ بیش از یوسف علیه السلام مورد اذیت و آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد تا یا زنا کند و یا به زندان برود ولی از پیامبر اکرم ﷺ و اصحابش رضوان الله علیهم اجمعین خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته شدن، راحت تر است. البته باید دانست که مشرکان، پیامبر خدا ﷺ و طایفه ی بنی هاشم را برای مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی، محاصره وتحريم اقتصادی کردند و پس از مرگ ابوطالب، دایره ی

فشارشان بر پیامبر خدا ﷺ تنگتر گردید. و هنگامی که از بیعت انصار با پیامبر اکرم ﷺ در عقبه‌ی اول و دوم با خبر شدند در صدد برآمدند تا از هجرت مسلمانان به مدینه جلوگیری کنند. و حتی تصمیم گرفتند تا رسول الله ﷺ را به قتل برسانند. اینجا بود که هر کس، می خواست، هجرت نماید، بطور پنهانی، هجرت می کرد. فقط عمر بن خطاب رضی الله عنه و افرادی مانند او با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همهٔ مشرکان، هجرت کردند. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند در مکه ماندند و به زندان، انداخته شدند.

بلی، مصایب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش ﷺ بود. یعنی آنان به اختیار خود، اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. ولی مصیبت زندانی شدن یوسف، یک بلای آسمانی بود که یوسف هیچ چاره ای جز آن نداشت. چنانکه خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّأٰی بُرْهَانَ رَبِّهٍ﴾ [یوسف: ۲۴]

(زن - زلیخا- قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهان خداوند را نمی دید).

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید، دست نگه داشت. و پس بدینصورت هم صبر یوسف

در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، تا حد زیادی، اجباری بود. و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. همچنین محبوب شدن نزد پدر، به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن این همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه با کفر، بیانگر اوج ایمان و قلۀ عبودیت است. وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا بخاطر از دست دادن مالش صبر کند، پاداش می دهد. پس پاداش کسیکه در راه ایمان و عقیده اش، رنجها را با اختیار خود با جان و مال، بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْئُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾  
[توبه: ۱۲۰]

(چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی رسد و گامی به جلو بر نمی دارند که موجب خشم کافران شود و به دشمنان دستبردی نمی زنند - و ضرب و جرح و قتلی به دشمنان نمی چشانند و اسیر و غنیمتی از آنان نمی گیرند - مگر اینکه به واسطه ی این اعمال، کار نیکویی برای آنان نوشته می شود و بیگمان، خداوند، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).



حسادت، یکی از بیماریهای مهم قلبی است. مرضی عام و فراگیر که فقط تعداد اندکی از مردم به آن مبتلا شده اند. معروف است که می گویند: هیچ کس از حسادت، بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند، آن را آشکار می کند و شخص کریم و محترم آن را پنهان می دارد. به حسن بصری رحمه الله گفتند: آیا مؤمن، حسد می ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف علیه السلام و برادرانش را از یاد برده اید؟ حسد در دل انسان رخنه می کند و تا زمانی که به مرحله ی عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری، حسد ورزد باید با بکار بردن صبر و تقوی، اثر آن را از دل بزداید و آن را برای خود، زشت پندارد.

در جامعه ی اسلامی بر مسلمانان است که ریشه های حسد و بغض را بخشکانند. و با کسی که حسد می ورزد همکاری ننمایند. بلکه جانب کسی را بگیرند که به او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را رعایت نکرده ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی با هم شریک هستند، چون هر یک از آنها می خواهد هر چه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نماید. همچنین میان کسانی که مشترک دارند. بخاطر پست و

منصب و مال و دولت، حسادت روی می دهد. زیرا هر کدام از آنها خواهان سهم بیشتری می شود تا از سهم دیگران کاسته شود. همچنین به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می گیرند، حسادت می شود. مانند حسادت برادران یوسف علیه السلام نسبت به وی. و حسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل. چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل بخاطر ایمان و تقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می ورزید. و همچنین حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد که عبارتند از: آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم علیه السلام و کبر شیطان و حسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا، سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که: «ثلاث لا ینجو منهن احد: الحسد، الظن والطیرة وساحدکم بما یخرج من ذلک، اذا حسدت فلا تبغض واذا ظننت فلا تحقق واذا تطیرت فامض».<sup>۱۵</sup> (هیچ کس از سه چیز، نجات پیدا نمی کند - و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد - که عبارتند از: حسد، گمان بد، فال بد گرفتن. و اکنون به شما راه های مبارزه با آنها را می گویم: اگر حسد ورزیدی، دشمنی مکن. اگر به

۱۵- هیشمی در مجمع الزواید می گوید: طبرانی آن را روایت کرده است و در سند آن اسماعیل بن قیس انصاری وجود دارد که فرد ضعیفی است. (ناشر)

چیزی گمان بد کردی، آنرا عملی مکن. اگر در مورد کاری، فال بد گرفتی، آن را به انجام برسان. ابن ابی الدنیا این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است. در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی و ابو داود) از پیامبر روایت شده است که فرمود: «دب الیکم داء الامم قبلکم الحسد والبغض وهی الحالقة لا اقول تحلق الشعر ولكن تحلق الدین»<sup>۱۴</sup> (بیماریهای امتهای پیشین در میان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتند از: حسد و بغض. و اینها، تراشنده و از بین برده اند. نمی گویم که موها را می تراشند بلکه اینها دین انسان را می تراشند و از بین می برند).

پیامبر اکرم ﷺ حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه بخیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است: «و أی داء اکبر من البخل». (و چه بیماری ای از بخل، بزرگتر است؟) پس باید اینها را درد و بیماری دانست. در حدیثی دیگری پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «اعوذ بک من منکرات الاخلاق والاهواء والادواء». (پروردگارا! از اخلاق و هواها و بیماریهای زشت به تو پناه می برم). خداوند در مورد رسول الله ﷺ می فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [قلم: ۴] (ای پیامبر! تو دارای اخلاق بس پسندیده و بزرگ هستی). ابن عباس رضی الله عنهما و ابن

۱۴- روایت ترمذی (۲۵۱۰) و احمد (۱۶۷/۱، ۱۶۷) و طبرانی (۱۹۳) و بیهقی در سنن (۱۰/۲۳۲) و شعب الایمان (۸۷۴۷).

عینه<sup>۱۵</sup> و احمد بن حنبل می‌فرمایند که «خُلُقٍ عَظِيمٍ» به معنای دین عظیم و بزرگ است. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که «خُلُقٍ عَظِيمٍ» به معنای دین اسلام است. عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: اخلاق پیامبر خدا ﷺ قرآن بود. حسن بصری<sup>۱۶</sup> رحمه الله می‌گوید: اخلاق و آداب قرآنی، همان خلق عظیم است.

هوس، یک چیز عارفی است اما بیماری، چیزی است که قلب را بدرد می‌آورد و باعث فساد آن می‌شود. در حدیث قبلی، حسد در کنار بغض ذکر شده بود. زیرا شخص حسود دوست ندارد که فضل خداوند بجز خودش، شامل کسی دیگر هم بشود. وبه تدریج، حسودیش به بغض و کینه، تبدیل می‌شود. او دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. بخاطر همین است که خود حسود دست به کار می‌شود تا به او (محسود) ضرر و زیانی برساند. چنانکه قرآن در مورد امت‌های گذشته، می‌فرماید: «مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ» [جاثیه: ۱۷]

۱۵- او، سفیان بن عینه بن ابی عمران میمون الهلالی ابو محمد کوفی اعور است. امام شافعی رحمه الله، ابن معین، ابن راهویه و فلاس از او احادیث زیادی را روایت کرده‌اند. و در سال ۱۹۸هـ ق فوت کرد.

۱۶- حسن بن ابی الحسن یسار بصری، ابوسعید، آزاد کننده زید بن ثابت، شیخ اهل بصره بود. در سال ۱۱۰هـ ق از جهان رخت فرو بست.

(بعد از آنکه علم و آگاهی - از حقیقت دین و احکام آن - پیدا کردند در این هنگام به سبب برتری جویی و عداوت و حسادت، با یکدیگر، اختلاف کردند). اختلافشان به علت عدم علم و جهلشان نبود بلکه آنها حق را می شناختند، ولی بعضی از آنها به سبب حسادت، به دیگران تجاوز و بغاوت کردند. انس بن مالک رضی الله عنه می گوید که نبی اکرم ﷺ فرمود: «لا تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وكونوا عباد الله اخوانا» ولا يحل لمسلم ان يهجر اخاه فوق ثلاث ليال، يلتقيان فيصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدأ بالسلام».<sup>۱۷</sup> (نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و به یکدیگر پشت نکنید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و با یکدیگر برادروار زندگی کنید. برای انسان مسلمان، جایز نیست که بیش از سه روز با برادر مسلمانش قطع رابطه کند. طوری که با هم روبرو بشوند، هر کدام چهره اش را برگرداند. و بهترین آن دو نفر، کسی است که ابتدا سلام کند).

در حدیثی دیگر انس بن مالک رضی الله عنه می گوید: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «والذي نفسي بيده لا يؤمن احدكم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه».<sup>۱۸</sup>

۱۸- بخاری (۱۳) و مسلم (۴۵)

۱۷- بخاری (۵۱۴۳، ۶۰۶۴) و مسلم (۲۵۶۳).

(سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست که هیچ یک از شما مومن بشمار نمی رود تا زمانی که آنچه را که برای خود دوست دارد برای برادرش دوست نداشته باشد). خداوند نیز می فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا﴾ (۷۲) وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَأْلَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿[نساء: ۷۲، ۷۳]

(در میان شما گروهی هستند که - منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می نمایند و به جهاد نمی روند و - سستی می کنند و دیگران را نیز سست می نمایند و از جنگ باز می دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید می گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و - در جنگ - شرکت نداشتیم. و اگر رحمت خدا شامل حالتان شد - و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد - درست مثل اینکه هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش ما هم با آنان می بودیم و - از این پیروزی و دستاورد فراوان غنیمت - بسی بهره می بردیم).

این درنگ کنندگان و پشت کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادران مسلمانان نمی پسندیدند، بلکه اگر مومنان به مصیبتی گرفتار می آمدند آنها خوشحال می شدند و

اگر نعمتی به مؤمنان دست می داد، ناراحت می شدند و دوست داشتند که آن نعمت به آنها هم می رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمتهای دنیوی را می کردند و غرق دنیا پرستی و شیفته ی ظواهر آن شده بودند. چون آنها خدا و پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آنها ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر خدا ﷺ و روز قیامت، ایمان می داشتند، برادران مؤمن خود را نیز دوست داشته و از نعمتهایی که به آنها می رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان داران می رسد ناراحت می شدند. هر کس را که خوشحال نکند آنچه که مؤمنان را خوشحال می نماید و ناراحت نکند آنچه که مؤمنان را ناراحت می کند، از جمله ی مؤمنان، محسوب نمی شود. عامر شعبی رضی الله عنه می گوید: شنیدم که نعمان بن بشیر رضی الله عنه در حال ایراد خطبه، می گفت: «سمعت رسول الله يقول: مثل المؤمنین فی توادهم و تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتکی منه شیء تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر».<sup>۱۹</sup>

(شنیدم که پیامبر خدا ﷺ می فرمود: مؤمنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید، سایر اعضای جسم، همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو فرا می خوانند).

همچنین ابوموسی اشعری رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا ﷺ با فروبردن انگشتان دستهایش در یکدیگر فرمود: «المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضاً»<sup>۲۰</sup>

(مؤمن برای برادر مؤمنش مثل پیکره ی یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را محکم نگه می دارد).

### آزمندی و بخل

آزمندی و بخل از جمله امراض قلب بوده و حسادت از هر دوی آنها بدتر است. در حدیث صحیحی که ابو داود روایت کرده است پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «الحسد يأكل الحسنات كما تأكل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطيئة كما تطفئ الماء النار».<sup>۲۱</sup>

(حسادت، نیکیه‌ها را از بین می برد، همچنانکه آتش، هیزم را می سوزاند و صدقه دادن، گناهان را پاک می کند همچنانکه آب، آتش را خاموش می نماید).

شخص بخیل و حریص، نعمتها را از خودش هم دریغ می کند و از نعمتهایی که خداوند به دیگران عنایت کرده است، ناراحت می شود.

۲۰- بخاری (۲۳۱۴) و مسلم (۲۵۸۵).

۲۱- ابن ماجه (۴۲۱۰) بروایت انس بن مالک، و ابوداود (۵۷۴/۲) بروایت ابوهریره رضی الله عنه.



خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾  
[حشر: ۹]

(و کسانی که از بخل و حسد نفس خود محفوظ بمانند، رستگار می شوند).

رسول الله ﷺ می فرماید: «ایاکم والشح فانه اهلك من كان قبلكم امرهم بالبخل فبخلوا و امرهم بالظلم فظلموا و امرهم بالقطيعة فقطعوا»<sup>۲۲</sup>  
(از آزمندی جداً پرهیز کنید. زیرا کسانی را که قبل از شما بودند، نابود کرد. آنها را به بخل و ظلم و قطع رابطه ی خویشاوندی و ا داشت آنها نیز بخل ورزیدند ، ستم روا داشتند و قطع رحمی کردند).

صحابی گرانقدر عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه در هنگام طواف خانه خدا این دعا را تکرار می کرد: «اللهم قنی شح نفسي». (پروردگارا مرا از بخیلی و آزمندی نفسم نجات ده). مردی پرسید: چرا این دعا را زیاد تکرار می کنی؟ گفت: اگر حرص و بخل در انسان ریشه دوانید، به ظلم و سرکشی و قطع صله ی رحم، منتهی می شود.

پس بخل و حسد دو نوع بیماری هستند که سبب می شوند تا نفس، نسبت به چیز هایی که برای او مفید است بغض و کینه داشته

و چیزهایی را که برای او ضرر دارد، دوست داشته باشد. به همین دلیل است که حسادت معمولاً باغضب همراه است.

### عشق

شهوت و عشق نیز دو نوع بیماری دیگراند که باعث می شوند تا نفس هر چه را که برایش ضرر داشته باشد، دوست بدارد و هر چیزی را که برایش نفع داشته باشد، ناپسند شمارد. عشق، یک بیماری روانی است که هر گاه، تقویت گردد، باعث بیمار شدن جسم نیز می شود.

و چه بسا که انسان را دچار نوعی وسواس و مالیخولیا نماید و یا اینکه باث ضعف جسمی و لاغری وی گردد.

هدف کلی از بحث پیرامون بیماری قلب این است که قلب انسان به سبب این بیماری، تغییر فطرت می دهد و در تشخیص خوب و بد دچار اشتباه می گردد ، خوب را بد و بد را خوب، ضرر را فایده و فایده را ضرر می پندارد و همچون کسی می شود که از لحاظ جسمی بیمار شده و هر چیزی را که برای بدنش ضرر دارد، دوست می دارد. طوری که اگر چیزی از او دریغ شود، ناراحت می شود و اگر به او داده شود باز هم بیماری اش افزایش می یابد. مانند کسیکه عاشق است. دیدن، لمس کردن معشوقه و شنیدن صدای او باعث رنجش او می شود و او را منحرف می کند. حتی باتصور معشوقه اش، شهوت

رانی می کند و بیماریش را تسکین ولی در عین حال، افزایش می دهد. در حدیثی آمده است: «إن الله يحمي عبده المؤمن الدنيا كما يحمي احدكم مريضه الطعام والشراب».<sup>۲۳</sup>

(خداوند بنده ی مؤمنش را از دنیا پرستی حفاظت می کند همانطوریکه شما، بیمار خود را از آب و خوراک باز می دارید).

در مناجات موسی علیه السلام که امام احمد آنرا در کتاب «الزهد» از وهب بن جریر<sup>۲۴</sup> روایت کرده، آمده است که: (خداوند می فرماید: من بندگانم را از دنیا پرستی و یاد آن، باز می دارم همانگونه که چوپان دلسوز، شترانش را از چراگاههای هلاک کننده باز می دارد. همچنین بندگانم را از آرام گرفتن در دنیا و عیش و نوش دنیا دور می نماید، همانگونه که چوپان دلسوز، شترانش را از استبل فریبنده دور می کند. و این، بدان خاطر نیست که آنها نزد من ارزشی ندارند، بلکه به خاطر این است که بندگانم سهم خود را از فضل و کرم من بطور کامل دریافت کنند. وبدون اینکه دنیا و خواهشات نفسانی آنها را ناقص کند.<sup>۲۵</sup> باید دانست که شفای بیمار، در برطرف

۲۳- روایت احمد (۴۲۸/۵).

۲۴- او وهب بن جریر بن حازم ازدی ابوالعباس بصری است. از پدرش وشعه وحماد بن زید احادیثی روایت کرده است. در سال ۲۰۷هـ ق دار فانی را وداع گفت.

۲۵- کتاب الزهد (۶۵/۱) تألیف احمد بن حنبل.

شدن این بیماری می باشد. بلکه با بیرون شدن این عشق مذموم، بیمار شفا می یابد).

در مورد انگیزه ی عشق، دو رأی وجود دارد: دسته ای می گویند: سرچشمه ی عشق، اراده و نیت است و این، سخن مشهور است. گروه دیگری می گوید: سرچشمه ی عشق، تصورات و خیال پردازی است، بگونه ای که معشوق در ذهن عاشق، بمراتب بهتر از آنچه که هست، تجلی پیدا می کند. این گروه می گویند: نباید خداوند راعاشق و یا معشوق توصیف کرد زیرا خداوند از خیال پردازی، پاک است. اما برخی از گروه اول، خدا را به عاشق بودن توصیف می کنند زیرا عشق را به معنی محبت کامل می دانند. و خداوند دوست دارد. چنانچه در روایتی از عبدالواحد بن زید<sup>۲۶</sup> نقل شده است که خداوند می فرماید: «لا یزال عبدی یتقرب الی، یعشقنی واعشقه».<sup>۲۷</sup> (پیوسته بنده به سوی

۲۶- عبدالواحد بن زید عبدی نام دارد. او در سال ۱۷۰هـ ق فوت کرده است.

۲۷- ابونعیم در حلیه الاولیاء (۱۶۵/۶) آنرا روایت کرده است و در پایان آن، می گوید: «این حدیث را عبدالواحد از حسن بصری بصورت مرسل، روایت نموده است. و این حدیث، جزو مرسل های مقبول حسن، شمرده نمی شود زیرا در سند آن، محمد بن فضل و عبدالواحد بن زید وجود دارند و هر دوی آنها ضعیف اند». قابل یادآوری است که یحیی بن معین محمد بن فضل را در جایی کذاب خوانده است و در جایی دیگر گفته است: او چیزی نیست. و احمد بن حنبل در مورد او می گوید: مصیبتها می آفریند. الضعفاء الکبیر (۱۲۰/۴). و امام بخاری درباره عبدالواحد بن زید می گوید: محدثین او را

من نزدیک می شود. با من عشق می ورزد، من نیز به او عشق می ورزم). این سخن بعضی از صوفیان است که جمهور علماء آنرا در مورد خدا قبول ندارند و این نوع الفاظ را شایسته‌ی خداوند نمی دانند. زیرا عشق، بیانگر محبتی افراطی است که اضافه از حد و اندازه آن است. و این محبت، دارای ظرفیت محدودی می باشد. بر خلاف محبت الله که نامحدود است. به همین خاطر می گویند که استفاده از کلمه‌ی «عشق» در مورد خدا به طور کلی ناشایست و نادرست می باشد. لفظ عشق غالباً از نظر عرفی به محبت انسان با زن یا پسر بچه، اطلاق می شود و شامل محبت کردن به خانواده و پست و مقام و انبیاء و صالحین نمی شود. همچنین کلمه عشق متضمن انجام برخی اعمال حرام و خلاف عفت است از قبیل دست زدن و نگاه کردن به زن بیگانه و پسر بچه‌ی خوش قیافه و غیره. حتی محبت افراطی نسبت به همسر و کنیز خود، بقدری که باعث روا داشتن ظلم به همسر دیگر و یا منجر به ارتکاب کار حرام باشد، جایز نیست. مثلاً تن دادن به خواسته‌های غیر مشروع همسر خود که چه بسا دنیا و آخرت انسان را نابود می کنند مانند اینکه در اختیارش ثروتی بگذارد که او را منحرف سازد و یا در میراث برای او حق بیشتری قایل بشود و ... این است حال عشق حلال. پس عشق به زن بیگانه و پسر بچه‌ی زیبا که حرام است، انسان را دچار

---

ترک کرده اند و یحیی بن معین درباره‌ی وی می گوید: او چیزی نیست. نگا الضعفاء الکبیر (۵۴/۳). لذا این روایت نمی تواند حجت باشد. (ناشر)

چه فسادهایی خواهد کرد؟! باید دانست که در انجام این گونه اعمال، مفسد بی شماری نهفته است که هم دین و هم آبروی انسان را از بین می برد و عقل و جسم را نابود می گرداند چنانکه خداوند می فرماید:

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب: ۳۲]

(ای همسران پیامبر! صدایتان را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند).

کسی که در قلبش، بیماری شهوت باشد واز نگاه به چهره های زیبا لذت ببرد، هر گاه مطلوب مورد نظرش را پیدا کند، بیماری اش عود پیدا می نماید و در طلب و بدست آوردن مطلوب برمی آید. بر خلاف کسیکه از رسیدن به مطلوب مورد نظر، دستش کوتاه باشد که در نهایت ناامیدی، به تدریج از میزان عشق و محبتش می کاهد. اما اگر کسی به دام عشقی افتاد و عفت، پاکدامنی و صبر را پیشه کرد، این شخص به خاطر تقوایی که بخاطر خدا در پیش گرفته است، پاداش داده می شود. چنانکه در حدیثی روایت شده که: «إِنْ مِنْ عَشْقٍ فَعَفَ وَصَبَرَ ثُمَّ مَاتَ كَانَ شَهِيداً».<sup>۲۸</sup>

۲۸- خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۱۵۶/۵، ۲۶۲، ۵۰/۶، ۵۱) آنرا روایت کرده است. وابن قیم آنرا در زاد المعاد (۲۷۵/۴، ۲۷۷) آورده است و می گوید: «این حدیث از رسول خدا ﷺ به صحت نرسیده است و اصلاً جایز نیست که از سخنان آنحضرت ﷺ باشد زیرا شهادت نزد خداوند، درجه والایی است که در کنار درجه صدیقین، واقع شده است و اعمال و شرایط خاص خودش را دارد.

(هرکس که عاشق شد و پس از آن عفت و پاکدامنی را پیشه کرد و صبر نمود، اگر در این حالت بمیرد شهید است). البته این حدیث را یحیی القتات از مجاهد از عبدالله بن عباس بصورت مرفوع روایت کرده است و حدیث صحیحی نیست. ولی این مسئله، روشن و واضح است که اگر کسی از محرمات، چشم پوشد و از نگاه حرام و سخن حرام و عمل حرام، پرهیز کند و آنچه را در قلب دارد، بیان ننماید تا به سخن ناشایست یا عمل ناشایست منجر نشود. و بر رنجی که از عشق در دل دارد صبر کند، چنین شخصی اهل تقوا به شمار می رود و نزد خداوند، مستحق پاداش زیادی می شود. چنانکه ارشاد باری تعالی است: ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۹۰]

(بیگمان هرکس، تقوی پیشه کند و - در برابر گرفتاریها و مصیبتها - شکیبایی و استقامت ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی گرداند).

و این قاعده در مورد حسادت و سایر بیماریهای قلب، صدق پیدا می کند. اگر نفس انسان، تمایل به چیزی پیدا کرد که باعث ناراحتی و خشم خدا می شود و او خودش را به خاطر ترس از خدا از آن کار، جلوگیری کرد، مشمول بشارتی می شود که در این آیه بیان شده

است: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَتَهَيَّ النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ﴾ [نازعات: ۴۰ و ۴۱]

(و اما آن کسی که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد و نفس را از هوا و هوس باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه او است).

همانطور که می دانید اگر دوستی چیزی در قلب، جای بگیرد، انسان سعی می کند آنرا بدست آورد، حتی دست به انجام بعضی کارها می زند تا زمینه ی حصول آنرا فراهم کند. کسی که محبت زشت و ناجایز یا بغض و کینه ای را در دل داشته باشد و آنها را عملی کند، گناهکار می شود. مثلاً شخصی را از روی حسد، دوست ندارد و حق او را ضایع می کند و در حق او دشمنی روا می دارد، یا شخصی را بیش از اندازه دوست دارد و به خاطر او مرتکب حرامی می شود و یا واجبی را ترک می کند. و چیزهایی را بخاطر مشابَهت با او دوست می دارد. چنانکه کسی گفته است:

أَحِبُّ لِحُبِّهَا السُّودَانَ حَتَّى      أَحِبُّ لَهَا السُّودَ الْكِلَابَ

یعنی: بخاطر دوستی او تمام سیاه پوستان و حتی سگان سیاه را دوست دارم.

شاعر بخاطر اینکه زن سیاه رنگی را دوست دارد، یعنی بخاطر معشوقه اش حتی سگهای سیاه را نیز دوست دارد! اینها بیماریهای قلب



هستند که از تصوّرات و ارادات فاسد قلبی سرچشمه می گیرند. از خداوند خواستاریم تا قلبهایمان را از هر دردی شفا دهد. همچنین از منکرات و کارهای زشت و ناپسند به او پناه می بریم. زیرا قلب برای دوست داشتن خدا است و این فطرتی است که خداوند بندگان را بر آن خلق کرده است. چنانکه پیامبر خدا ﷺ می فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة، فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه، کما تنتج البهیمه بهیمه جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء»<sup>۲۹</sup> (هر انسانی بر فطرت خدا شناسی متولد می شود. ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می کنند، همانطور که بچه‌ی حیوان به طور سالم به دنیا می آید ولی بعداً دچار نقص عضو می گردد). ابوهیره رضی الله عنه بعد از روایت این حدیث گفت: اگر دوست دارید این آیه را بخوانید ﴿فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ [روم: ۳۰] (این سرشتی است که خداوند انسانها را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغیر داد) یعنی آن را از خداگرایی به کفرگرایی و از دینداری به بی دینی، سوق داد).

خداوند بندگان را براساس محبت و عبادت و یگانگی خود، آفریده است. اگر فطرت وجودی انسان، آزاد گذاشته شود تا رشد کند، خواهیم دید که خدا را می شناسد و محبت خدا در دلش جای

۲۹- روایت بخاری (۱۳۸۵، ۱۳۵۹، ۱۳۵۸) و مسلم (۲۶۵۸).

دارد. ولی متأسفانه، فطرت‌های پاک بخاطر رشد در فضا‌های ناپاک و ناخالص، حالت اصلی خود را از دست می‌دهد و به یهود و نصاری و... گرایش پیدا می‌کنند. البته اگر انسان بخواهد و تصمیم بگیرد، دوباره به همان فطرت اصیل خود می‌رسد.

پیامبران علیهم السلام برای تغییر فطرت و سوق دادن آن به سوی فطرتی جدید نیامده‌اند بلکه برای تثبیت ایمانها و بازگرداندن بشر به سوی فطرت اصیل شان مبعوث شده‌اند.

اگر در قلب انسان، محبت خالص خدا، جای بگیرد، دیگر دچار محبت خالص نسبت به غیر خدا نمی‌شود، چه برسد به اینکه دچار محبت نسبت به معشوق شود. یقیناً وقتی که قلب مبتلا به عشق معشوقه‌ای شد، از محبتش نسبت به خدا کاسته می‌شود. بخاطر همین محبت خالصانه بود که یوسف را خداوند حفاظت نمود: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾ [یوسف: ۲۴] (ما این چنین کردیم - و در حفظ وی در همه‌ی مراحل کوشیدیم - تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی ما بود).

اما زن عزیز - زلیخا - و زنان قومش، مشرک بودند. به همین دلیل دچار عشق یوسف گشتند. و باید دانست که انسان بر اثر نقص در توحید و ایمان، گرفتار این نوع عشق‌های کاذب می‌گردد.

زیرا قلبی که سرشار از ایمان به خدا باشد و همواره به سوی او رجوع داشته و از خدا بترسد، در اینگونه موارد، دو چیز مانع از این می شود که سقوط بکند: یکی توبه و بازگشت به سوی الله که از هر عشق و محبتی، طعم و لذت بیشتری دارد. و محبت خدا در دل، بر سایر محبتها پیروز می شود.

دوم ترس از خداوند: زیرا ترس در نقطه مقابل عشق قرار دارد و جلوی آن را می گیرد. هر کس که مسأله ای را دوست داشته باشد - از روی عشق یا به غیرعشق - سپس نسبت به مسئله ای دیگر در او محبت بیشتری به وجود بیاید، این محبت نسبت به مسأله ی دوم، او را از ابراز محبت نسبت به مسأله ی اول باز می دارد و یا به دلیل ترس از حصول ضرری که به سبب ابراز محبت نسبت به کسی ممکن است برایش پیش بیاید از آن محبت، دست می کشد.

با بررسی موارد یاد شده به این نتیجه می رسیم که هروقت خداوند در دل بنده از هر کسی دیگر، محبوب تر باشد و بنده از خدا، بیشتر از هر چیز دیگری بترسد، در دل چنین انسانی فقط محبت خدا جای می گیرد نه محبت کسی دیگر. مگر غفلتی پیش بیاید و میزان محبت و ترسش از خدا ضعیف گردد. چون ایمان به خدا با اطاعت کردن از دستورات الهی، افزایش و با سرپیچی کردن از دستوراتش، کاهش می یابد. پس هر زمان، انسان بخاطر محبت و ترس خدا، اعمال شایسته

انجام دهد و از گناهان دست بکشد، دوستی اش نسبت به خداوند و ترسش از او افزایش می‌یابد و محبت غیر خدا، از قلبش رخت می‌بندد. بیماری‌های جسمی نیز چنین‌اند. صحت و سلامتی بدن، با عوامل سودمند بدست می‌آید و بیماری و درد به وسیله‌ی عوامل ضدآن از بین می‌رود. دارو عاملی است که بیماری جسمی را شفا می‌دهد. برای قلب نیز باید داروهایی باشد که امراض قلوب را از بین ببرد. صحت و سلامتی قلب با ایمان داشتن به خدا و توحید کامل، حاصل می‌شود و با دوام توحید و یکتا پرستی پابرجا می‌ماند. ایمان و علم سودمند و عمل صالح، لازم و ملزوم یکدیگر هستند و پایداری و سلامت قلب به همین سه مورد، بستگی دارد که در واقع غذا و داروی قلب نیز می‌باشند. چنانکه در حدیثی از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت است که فرمود: «ان کل آدب یحب ان تؤتی مأدبته وان مأدبة الله هی القرآن».<sup>۳۰</sup> (هر میزبان دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند. و مهمانی الله قرآن است).

همچنین قسمت آخر شب، و وقت اذان و اقامه و در سجده و بعد از نمازها و استغفار گفتن، موارد دیگری از ضیافت خدا می‌باشند. استغفار و طلب آمرزش گناهان از خدا مسأله‌ای مهم و جدی است که

۳۰- روایت دارمی (۵۲۱/۲، ۵۲۳) و طبرانی در المعجم الکبیر (۱۲۹/۹، ۱۳۰) و عبدالرزاق (۳۶۸/۳، ۳۷۵) و ابن ابی شیبہ (۱۲۵/۶، ۱۲۶) شبیه روایت فوق را روایت کرده‌اند.

باید انسان مسلمان به آن توجه داشته باشد. هر کس از خداوند طلب آمرزش کند و توبه نماید، خداوند توبه و استغفارش را می پذیرد و بجای گناه و معصیت در نامه اعمالش نیکیها را ثبت می نماید.<sup>۳۱</sup> و باید پاره ای از اذکار و اوراد مسنون را روزانه و هنگام خواب، بخواند و صبر را پیشه گیرد و استوار بماند. با انجام این کارها، دیری نمی گذرد تا ثبوتات الهی شامل حالش شده، ایمان در دلش تثبیت می شود. و بر ادای نمازهای پنجگانه بصورت کامل چه ظاهراً و چه باطناً حریص باید بود. زیرا نماز پایه و ستون دین است. و جمله‌ی: «لا حول و لا قوة إلا بالله» را ورد زبان سازد. یعنی از هیچ تلاش و توانی، کاری ساخته نیست مگر به کمک الله. با گفتن این ورد، بارهای سنگین، سبک می گردد و ترس و وحشت از بین می رود. و نیز دعا و طلب را فراموش نکنیم زیرا دعای انسان مسلمان به شرطی که در آن عجله نداشته باشد مستجاب می شود. یعنی نگوید: هر چه دعا می کنم قبول نمی شود یا خدایا! من اینهمه دعا می کنم، و تو قبول نمی کنی. زیرا یکی از عوامل مهم در عدم اجابت دعا، عجله کردن برای پذیرفتن آن است.

---

۳۱- یکی از دلایل بارز این مسأله فرموده‌ی خداوند است: «يا ايها الذين آمنوا توبوا الى الله توبةً نصوحاً عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار» [تحریم: ۸] (ای مؤمنان به درگاه خداوند برگردید و توبه‌ی خالصانه‌ی کنید تا پروردگار شما، گناهانتان را محو نماید و نابود سازد. و شما را به باغهای بهشتی داخل گرداند که از زیر آن، نهرها جاری است). مترجم

و باید دانست که یاری خداوند و پیروزی در گرو صبر، و آرامش و راحتی پس از رنج و مشقت است و آسانی پس از تنگدستی و پریشانی است. و هیچکس حتی انبیاء نیز به انجام و نتیجه ی خیر دست نیافته‌اند مگر با صبر.

پس حمد و ستایش برای خداوندی است که خالق جهانیان است و حمد و منت لایق اوست به دلیل نعمتی - اسلام و سنت رسول الله ﷺ - که به بندگان ارزانی داشته، آنچنان حمد و ستایشی که در مقابل نعمتهای ظاهری - سلامتی جسم و چرخه ی طبیعی حیات - و باطنی - ایمان و خداپرستی - کافی و پاسخگو باشد و شایستگی ذات پاک خداوند را داشته باشد. و درود و سلام خدا بر سرورمان، رسول گرامی اسلام، محمد بن عبدالله ﷺ و آل و اصحابش و همسران پاک اش که مادران مؤمنان می‌باشند و بر پیروان واقعی آن رسول گرامی تا روز قیامت باد.

### اضافات و تعلیقات محقق

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد ﷺ و علی آله و صحبه وسلم.

در فصلهای گذشته، اشاره به این مسئله شد که صلاح حال انسان در عدل است و فسادش در ظلم. خداوند عادل است و مخلوقاتش را

به برقراری عدالت مکلف ساخته است. صحت و سلامتی جسم در گرو سلامتی و اعتدال اعضاء و جوارح نهفته است و انحرافات و کجیهای حاصل شده در اعضای بدن، باعث نقص جسم می شوند. استقامت و صلابت قلب نیز در گرو ایمان و عمل صالح است و با عدم آنها قلب دچار بیماری و نهایتاً مرگ می شود. خداوند در چند جای قرآن در مورد بیماری قلب و مداوای آنها سخن به میان آورده است. و در احادیث نبوی نیز به این مسئله اشارات زیادی شده است. خداوند در مورد منافقین می فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾ [بقره: ۱۰]

(دردلهايشان، بیماری - حسودی و کینه توزی با مؤمنان - است و خداوند - نیز با یاری دادن و پیروز گرداندن حق - بیماری ایشان را افزایش می دهد).

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ﴾ [مائده: ۵۲]  
(می بینی کسانی که بیماری - ضعف، شک و نفاق - به دل دارند - در دوستی و یاری با یهودیان و مسیحیان - بر یگدیگر سبقت می گیرند).

﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَيَذْهَبُ غِظٌ قُلُوبِهِمْ﴾ [توبه: ۱۴، ۱۵]  
(تا خداوند سینه های اهل ایمان را شفا بخشد - و بر دل های زخمی ایشان مرهم نهد - و درد دیرینه ی اذیت و آزار کفار را از درون آنان بزداید).

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [یونس: ۵۷]

(ازسوی پروردگارتان برای شما اندرزی - جهت رهنمود زندگی -  
ودرمانی برای چیزهایی که در سینه ها است - همچون کفر و نفاق  
و کینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت - آمده است).

﴿وَتُنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ [اسراء: ۸۲]  
(ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه ی بهبودی - دلها از بیماری  
نادانی و گمراهی و پاک سازی درونها از کثافات هوا و هوس و تنگ  
نظری - و رحمت مؤمنان است).

﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ﴾ [فصلت: ۴۴]

(بگو: قرآن برای مؤمنان مایه ی راهنمایی و بهبودی است).

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب: ۳۲]  
(صدا را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند).

﴿لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي  
الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ﴾ [احزاب: ۶۰]

(اگر منافقان و بیمار دلان و کسانی که در مدینه - شایعات بی اساس  
و اخبار دروغین پخش می کنند و - باعث اضطراب - مؤمنان و ترزلزل



دین ایشان - می گردند از کار خود دست نکشند، تو را برضد ایشان می شورانیم و بر آنان مسلط می گردانیم).

﴿وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا﴾ [احزاب: ۱۲]

(و بیاد آورید زمانی را که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری - نفاق - بود، می گفتند: خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند). همچنین پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «هلا سألوا اذا لم يعلموا فان شفاء العی السؤال». (اگر نمی دانستید چرا سوال نکردید؟ زیرا شفای نادانی و جهالت، سؤال کردن است).

در این حدیث، پیامبر خدا ﷺ یکی از عوامل مرض قلب را نادانی بیان کرده و سؤال کردن را سبب شفای آن نامیده است. مثلاً "شخصی از استاد خود، مساله ای را می پرسد. و پس از دریافت جواب می گوید: «الآن شفیتنی یا استاذ»: (شفایم دادی یا تشفی حاصل کردم). در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «إن احدا لا یزال بخیر ما اتقی الله واذا شک فی تفسیر شیء سال رجلا فشفاه»<sup>۳۲</sup> (یعنی انسان تا زمانی در خیر و نیکی بسر می برد

که تقوای الهی داشته باشد، و اگر در تفسیر و فهم چیزی اشکال پیدا کرد از کسی سؤال بکند تا تشفی حاصل نماید).

آنچه که خداوند در بحث بیماری قلب و درمان و شفای آن مطرح کرده به منزله‌ی مردن، لال شدن، کر شدن و کور شدن قلب و یا زنده بودن، شنیدن، دیدن و تعقل قلب است. این افعال و صفاتی که بیان شد از لحاظ معنوی کلاً در مورد قلب ثابت است چون قلبی که ایمان در آن جای دارد زنده است، حقایق را با چشم دل می‌بیند، می‌شنود و در مورد آنها فکر می‌کند. و قلبی که کفر و الحاد در آن جای دارد مرده است، حقایق را با چشم دل نمی‌بیند، نمی‌شنود و در مورد آنها فکر نمی‌کند.

### بیماریهای بدن دو دسته‌اند

نوع اول: مختل شدن بدن بوسیله‌ی حساسیتهای و عواطف.

نوع دوم: مختل شدن بدن از حرکت طبیعی و اعمال ظاهری. هر دو نوع بیماری باعث ایجاد درد و ناراحتی بدن می‌شوند، همانطور که با صحت و سلامتی آنها لذت و شادابی حاصل می‌شود. و خداوند بندگان را در مورد این نعمتها باز خواست خواهد کرد چنانکه می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [تکواثر: ۸] (در آن روز از نعمت‌ها پرسیده خواهید شد).

یعنی از شکر کردن و سپاس گزاری در مقابل این نعمتها پرسیده می‌شوید. تندرستی، عواطف متعادل و حرکت طبیعی اعضای بدن باعث شادابی و زمینه‌ی کامجویی بهینه از نعمتها را فراهم می‌کند. پس لذت بردن و رنج کشیدن نتیجه‌ی برخورداری و عدم برخورداری از موارد یاد شده است. همواره درد و رنج همراه بیماری وجود دارد و گاهی درد و رنج، با چیزی تسکین می‌یابد ولی پس از مدتی وبا از بین رفتن عامل تسکین، دوباره عود می‌کند پس برای معالجه نیاز به مداوای مستمر و طولانی است تا بیماری به کلی ریشه‌کن شود.

لذت بردن و درد کشیدن قلب، بزرگ‌تر و سخت‌تر از لذت بردن و درد کشیدن جسم است: و طبعاً بیماری قلب و مداوای آن، بزرگ‌تر و سخت‌تر از بیماری جسم و مداوای آن است. گاهی بیماری قلب از شبهات و گمانها سر چشمه می‌گیرد. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿فَيَطْمَعُ الْأَذَىٰ فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ [احزاب: ۳۲] (که بیمار دلان، چشم طمع به شما بدوزند).

الخرائطی در کتاب «اعتلال القلوب بالاهواء» می‌نویسد: در قلبهای منافقان، مرض فساد عقیده و اراده وجود دارد و در قلبهای مظلومان نیز دردی است که حاصل ظلم دیگران است و زمانی که مظلوم حقش را بگیرد، تشفی حاصل می‌کند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ﴾ (۱۴) وَيَذْهَبُ غِيْظَ قُلُوبِهِمْ [توبه: ۱۴ و ۱۵]

(و خداوند سینه های اهل ایمان را شفا می بخشد و کینه ها را از دلهایشان بر می دارد).

خشم و کینه وقتی از دل بیرون می شود که درد و رنج بیرون شود. مانند اینکه اگر کسی شنوائی و بینائی خود را از دست بدهد چقدر رنج می برد و تا شنوائی و بینائی اش باز نگردد، رنجش برطرف نخواهد شد. قلب انسان نیز عیناً همین حالت را دارد تا جایی که اکثر حق را نشنود و نبیند و در مورد آن تفکر نکند و نتواند بین خیر و شر، گمراهی و هدایت، حق و باطل تمیز حاصل نماید، به بزرگترین بیماری و رنج گرفتار است. بحث مزاج نیز چنین است، اگر شخصی اشتهای خوردن چیزهای مضر را پیدا کرد و به آنها عادت کرد. به عنوان مثال به خوردن خاک و گل عادت کرد. متحمل رنج فراوان می شود چون هم خوردن اینها مضر و درد آور است و هم از نخوردن آنها احساس درد و رنج می کند! لذا لازم است که او خود را مداوا کند تا اشتهایش، تعدیل گردد. همینطور است مساله ی قلب که اگر شیفته ی چیزی شد که برایش نفعی دربر ندارد، مانند: عشق ورزیدن به زنان بیگانه و به پست و مقام و مال و ثروت، و با نرسیدن به این معشوقها، احساس عدم موفقیت و سرافکنندگی و شکست میکند و در صورت رسیدن به آنها نیز متضرر می شود. از اینرو لازم است که قلب، مداوا شود تا سلامتی طبیعی خود را بازیابد.

بغض و کینه ی حسود نسبت به نعمتهای یی که خداوند به شخص محسود (کسی که مورد حسد واقع شده) داده نیز مثل بغض و کینه ی شخص بیمار است که مزاج و سلیقه اش نسبت به آب و غذا تغییر کرده است و اگر کسی دیگر، در حضور وی آب و غذا بخورد، نگران می شود. حسود نیز توانایی دیدن نعمتهای الهی را بر کسی دیگر ندارد.

پس حب و بغض نیز وقتی که خارج از حد اعتدال باشد، مثل شهوت و نفرتی است که از حد اعتدال بگذرد. و کور بودن و لال بودن قلب نسبت به دیدن حقایق و تشخیص بین آنچه که برای قلب نفع دارد و آنچه برایش ضرر دارد، مثل کور بودن و لال بودن جسم از دیدن امور دنیایی و سخن گفتن درباره ی آنها و تشخیص بین آنچه که برای جسم نفع دارد و آنچه که برایش ضرر دارد، می باشد. همانطور که نابینا با باز یافتن بینائی خود، بسیار خوشحال می شود، قلب نیز با بیدار شدن و باز شدن چشم بصیرتش برای دیدن حقایق، بی نهایت، شاداب می گردد. زیرا باز شدن چشمهای ظاهری با باز شدن چشم دل، قابل مقایسه نیست. و مقایسه ای را که ما مطرح کردیم تشبیهی بیش نیست که بخاطر درک بهتر مطلب بیان کردیم. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾ [اسراء: ۸۲]

(ما آیاتی از قرآن را فرو می فرستیم که مایه ی بهبودی - دلها از انواع بیماری - و رحمت مؤمنان - به سبب در برداشتن ایمان و رهنمودهای پر خیر و برکت خداوند - است ولی به ستمگران جز زیان، چیز دیگری نمی افزاید).

البته برای کسی شفا است که بر داروی آن اعتماد بکند که یقیناً مومنان بر آن اعتماد می کنند و دارویش را مرهم دردهایشان می نمایند. همانطور که جسم بوسیله ی مختل شدن قوای طبیعی، بیمار و ناتوان می شود، قلب نیز با ایجاد اختلال در حب و بغض و پیروی از هواهای نفسانی، بیمار می گردد چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ﴾ [قصص: ۵۰]

(چه کسی گمراهتر و سرگشته تر از آن کسی است که از هوا و هوس خود، پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی از جانب خدا داشته باشد).

﴿بَلْ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [روم: ۲۹]  
(بلکه ستمگران از هوا و هوس خود، بدون علم و آگاهی، پیروی می کنند).

همچنانکه اگر انسان هر آنچه را که جسمش دوست دارد بدون گوش دادن به قول پزشک انجام دهد، صحت اش را از دست می

دهد، قلب نیز اگر همواره از هوا و هوس پیروی نماید از خط اعتدال بیرون رفته و بیمار می‌شود. همچنین اگر فرد بیمار، ندانسته، هر آنچه را که اشتها داشته باشد بخورد و از هیچ چیز، اجتناب نکند و از خوردن داروهای تلخ، خودداری نماید، متحمل ضرر و زیان زیادی می‌شود. عیناً کسی که در مقابل داروهای شفا بخش قلب چنین رویه ای داشته باشد و به گناهان و لذتهای فانی دنیا و هر آنچه که نفس اش تقاضا می‌کند، لیبک گوید، برسد، نهایتاً متحمل ضرر و زیان زیادی می‌شود و در آخرت نیز نصیبی جز دوزخ و عذابهای الهی، ندارد.

تقوا: یعنی پرهیز کردن از هرچیز مضر و انجام دادن هر عمل سودمند. پس تقوا یعنی عمل کردن به هر چه که مظهر سود و نفع و سلامتی است و دوری کردن از کلیه ی مظاهر مضر و زشت. و معنای تقوا از نظر شرعی نیز در راستای معنای لغوی آن است. تقوا از نظر شرعی یعنی انجام واجبات، مستحبات و ترک مکروهات و منهیات. چنانکه، تقوای الهی در قرآن بعنوان یکی از بحثهای اساسی ایمان، مطرح شده است و خداوند از ایمان داران خواسته است که تقوا را رعایت کنند و در حالتی بمیرند که دارای تقوا باشند.<sup>۳۳</sup> از بارزترین

---

۳۳. خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَا إِلَّا وَانْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۰۲] (ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته ی خداوند است از او بترسید - با انجام واجبات و دوری از منهیات، گوهر تقوا را به دامن بگیرید - و نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید). یعنی بر مسلمانی بمیرید. مترجم

نشانه های تقوا این است انسان خود را به الله بسپارد، یعنی آنچه را که خدا دستور داده انجام دهد و آنچه را نهی کرده، انجام ندهد. و تشخیص خیر و شر امور را به خدای بزرگ واگذار کند. چنانکه خداوند می فرماید: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾ [بقره: ۲۱۶]

(جهاد بر شما واجب گشته است و حال آنکه برای شما ناگوار است، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی دارید و آن چیز برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد).

﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ (۴۰) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ [نازعات: ۴۰ و ۴۱] (و اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود بترسد و نفس اش را از هوا و هوس باز دارد قطعاً بهشت جایگاه او است).

﴿وَتَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾ [انفال: ۷] (شما دوست دارید که دسته ای در جهاد، نصیب شما گردد که از قدرت و قوت چندانی برخوردار نیست).



عدم رعایت تقوای الهی باعث متضرر شدن در دنیا و آخرت می‌شود. قابل یادآوری است که انسان باید خود را از چیزهایی که سبب بیمار شدن جسمش می‌شود، حفاظت نماید و اگر دچار بیماری شد باید تلاش کند تا خودش را مداوا نماید. در مورد قلب نیز چنین است که باید از صحت و سلامتی قلب مواظبت بعمل آید و در صورت پدید آمدن بیماری به فکر مداوای آن باشد تا گسترش نیابد. تقویت علم و ایمان به خدا، تفکر در هستی و انجام عبادات مشروع از اسباب مهم نگهداری قلب بوده و جهالت و ضعف ایمان و سستی در انجام عبادات، بمنزله بی توجهی به قلب، تلقی می‌شوند. هر بیماری را باید با داروی خاص خودش، مداوا کرد. مثلاً شبها را باید با دلایل روشن، و محبت باطل را با محبت حق مداوا نمود. به همین دلیل است که یحیی بن عمار می‌گفت: علوم بر پنج دسته اند: علمی که باعث حیات و زنده ماندن دین می‌شود که همان علم توحید و عقیده ی صحیح است و علمی که غذای دین است همان تفکر و تعقل در معنای قرآن و احادیث است و علمی که درمان دین است، که علم فتوی و شریعت است و علمی که بلای دین است، و همان بدعت‌هایی است که ساخته اند. و علمی که از بین برنده ی دین است و آن علم سحر و ساحری و کهان است).

قلب بر فطرتی صحیح و درست خلق شده و درهرانسان، فطرتی الهی به ودیعه گذاشته شده است تا انسان با بکارگیری آن، فطرت و

نیروی درونی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآورد. ولی در اثر ناملايمات محیطی، فطرت دچار انحراف و گمراهی می شود که پیامبر اکرم ﷺ به مهمترین عامل محیطی در حدیث مبارکش اشاره فرموده است چنانکه می فرماید: «کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه کما تنتج البهيمه بهيمه جمعاء هل تحسون فیها من جدعاء»: (هرمولود بر فطرت خداشناسی متولد می شود. ولی پدر و مادرش بعداً او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می کنند. همانطور که بچه ی حیوان، به طور سالم به دنیا می آید ولی بعداً بچه اش دچار نقص عضو می گردد). و خداوند در این باره می فرماید: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانِتُونَ﴾ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

[روم: ۲۶ و ۲۷]

(هر که و هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست و جملگی فرمانبردار او هستند، اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را باز می گرداند و این برای او آسانتر است - زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعاده ی آن را نیز دارد - بالاترین وصف در آسمانها و زمین متعلق به خدا است).

﴿بَلْ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾ (۲۹) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [روم: ۲۹ و ۳۰]

(مشرکان ستمگر برای شرک ورزی خود دلیلی ندارند و بلکه ستمگران از هوا و هوس خود، بدون علم و آگاهی، پیروی می کنند. چه کسی می تواند کسانی را که خداوند آنها را گمراه ساخته است، هدایت نماید؟ اصلاً برای ایشان هیچ یار و یابوری نخواهد بود. روی خود را خالصانه متوجه آئین اسلام کن این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، از دینداری به بی دینی، سوق داد. این است دین و آیین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی دانند).

در این آیات، خداوند این نقطه را خاطر نشان می سازد که بندگانش را بر فطرت خداشناسی و یکتا پرستی خالص، آفریده است. و این همان حرکت طبیعی و فطری قلب است که اگر در راستای خلقتش سوق داده شود در مسیر کمال قرار می گیرد ولی اگر برخلاف فطرت، حرکت کند، در عکس مسیر کمال قرار گرفته، دچار هلاکت و نابودی می شود. بی تردید، فطرت سالم برای ادامه ی حیاتش نیاز مبرم به آب و غذا دارد که آن چیزی جز علم، عمل و

ایمان نیست. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ در حدیث ابن مسعود رضی الله عنه می‌فرماید: «ان کل آدب یحب ان تؤتی مأدبته وان مأدبة الله هی القرآن»<sup>۳۴</sup> (هر میزبانی، دوست دارد که غذای مهمان اش را بخورند، و غذای مهمانی الله، قرآن است).

خداوند قرآن را از آسمان برای شفای دل‌های مؤمنان و وسیله‌ای برای رسیدن به حق نازل کرده است. بی تردید، در این میان، تلاشهایی توسط برخی انسانهای ناباب صورت می‌گیرد تا رابطه‌ی انسان با خدا را تیره سازد که صبر و استقامت در مقابل اینگونه مصیبتها مانند صبر در مقابل مصیبت‌های جسمی، اجر و پاداش فراوان دارد. چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ما یصیب المؤمن من وصب ولا نصب ولا هم ولا حزن ولا اذی - حتی الشوكة یشاکها - الا کفرالله بها خطایه».<sup>۳۵</sup> (انسان مؤمن دچار هرگونه اندوه و خستگی‌ای شود حتی خاری که در جسم اش می‌خلد، باعث کفاره‌ی گناهانش می‌گردد).

و خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ﴾ [نساء: ۱۲۳] (هرکس، کار بدی کند در برابر آن، کیفر داده می‌شود). اگر کسی در این دنیا گناهانش پاک

۳۴- شبیه این روایت را حاکم در المستدرک (۷۴۱/۱) روایت نموده و در پایان می‌گوید: سند آن، صحیح است.

۳۵- روایت بخاری (۵۳۱۸) و مسلم (۲۵۷۳).

نشود نیازمند این است که در آخرت، گناهانش پاک شود که پاکی گناهان در آنجا با عذاب خدا است.

وقتی می گوئیم: خدایا! بر فلانی رحم کن. خداوند می گوید: همینکه او را بیمار کرده‌ام، بر او رحم نموده‌ام. و همچنین پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «المرض حطة، يحط الخطايا عن صاحبه كما تحط الشجرة اليابسة ورقها».

(بیماری باعث فرو ریختن می شود. همانطور که درخت خشک شده، برگ هایش را می ریزد، بیماری گناهان را فرو می ریزد).

در مورد برخی از بیماریهای جسمی آمده که اگر انسان به سبب آنها بمیرد، شهید است، مانند: شکم درد، طاعون، سینه پهلوی، و همچنین مردن به سبب غرق شدن، سوختن و انهدام چیزی بر روی انسان. البته اینها از نظر احکام دنیا شهید، محسوب نمی شوند ولی در آخرت به آنها پاداش شهادت داده می شود. در بیماری های قلب و معنوی اگر کسی صبر را پیشه سازد و به سبب آنها بمیرد، شهید است. مانند: ترسی که در میدان نبرد به انسان دست می دهد.

باید دانست که بخل و ترس از بیماریهای قلب، محسوب می شوند که اگر قلب، تن به آنها بدهد، دچار رنج و مصیبت می شود و اگر به آنها توجه ننماید، آرام می گیرد.

در آخر باید اشاره کرد که قلب انسان مؤمن، همواره در معرض هجوم شیطان و وسوسه هایش قرار دارد. و هر آن، احتمال می رود که دچار انواع بیماریها شود. از اینرو باید شدیداً مواظب بود. و تنها راه مواظبت و نگهداری قلب این است که علم قرآن و سنتهای صحیح رسول الله ﷺ فرا گرفته و به آنها عمل بشود.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد  
و علی آله و صحبه أجمعین







